

قصه معراج

پیامبر ﷺ در سفر آسمانی خود چه دید و چه شنید؟

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

مجموعه آثار / ۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای تو می نویسم!
براستی که نوشتن برای تو افتخار من است.
ای که عشق حضرت علی علیه السلام به سینهات داری
و چون نام زیبایش را می شنوی، اشک شوق در چشم هایت حلقه می زند!
من می خواهم تو را به سفری آسمانی ببرم.
آیا با من می آیی؟
من و تو می خواهیم به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان ها برویم و ببینیم که در آن
بالا، چه خبرهایی بوده است؟
حتماً سؤال می کنی که چگونه؟
با خواندن این کتاب، می توانی از همه آنچه در سفر معراج پیامبر صلی الله علیه و آله روی
داده است باخبر شوی!
من با مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السلام، این سفر را برایت به تصویر می کشم.
امیدوارم این کتاب برایت مفید باشد.
این کتاب را به مادر مهربان خود، اهدا می کنم؛ چرا که مهر او، معراج دل من
است.

قم، شهریور ۱۳۸۶
مهدی خدّامیان آرانی

آغاز سفر معراج

از خیلی‌ها سؤال کرده‌ام که دربارهٔ معراج پیامبر چه می‌دانید؟
و این چنین جواب شنیده‌ام: «پیامبر ﷺ از مکه به بیت المقدس رفت و از آنجا به آسمان‌ها سفر کرد و سپس به مکه بازگشت.»
اما در این سفر، جریان‌های زیادی برای پیامبر ﷺ پیش آمد که بسیار شنیدنی و جالب است.
حتماً شنیده‌ای که امام صادق علیه السلام، اعتقاد داشتن به معراج پیامبر ﷺ را از نشانه‌های شیعه می‌داند.^۱
آری! پیامبر ما با جسم خود (و نه در خواب و خیال)، به آسمان‌ها سفر کرد.
اگر ما بخواهیم همراه پیامبر در این سفر باشیم باید خودمان را به آن حضرت برسانیم.
این سفر بعد از نماز عشا شروع شد و تا صبح به طول خواهد انجامید.^۲

پس بیا خودمان را به شهر مکه برسانیم.

کنار خانه خدا!

داخل «حجر اسماعیل» را نگاه کن!

مولا و آقای خود را شناختی!

او پیامبر تو است که امشب قرار است به مهمانی بزرگ خدا برود.^۳

نگاه کن!

این جبرئیل است که از آسمان به سوی زمین می آید.

او تنها نیامده است، دو فرشته دیگر هم همراه او هستند!

آنها میکائیل و اسرافیل هستند.^۴

جبرئیل آمده است تا پیامبر را به «معراج» ببرد.

خداوند می خواهد تا همه اهل آسمان ها به فیض دیدن رسول خدا ﷺ

برسند.

او می خواهد فرشتگانی که در آسمان ها هستند از برکت وجود پیامبر

استفاده کنند.^۵

آری! فرشتگان مدت ها است که در انتظار چنین شبی بوده اند.

شبى که عزیزترین پیامبر خدا به آسمان ها می آید.

جبرئیل، «بُراق» را می آورد.

حتماً می گویی. «بُراق» چیست؟

بُراق، مرکبی بهشتی است که خدا آماده کرد تا پیامبر ما بر آن سوار شود و

سفر خود را آغاز کند.

من نمی دانم در وصف این بُراق چه بگویم!

اگر اجازه بدهی سخن خود رسول خدا ﷺ را برایت نقل کنم:

خدا براق را برایم آماده کرد که از دنیا و آنچه در دنیا است، بهتر است.^۶

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

بُراق، همچون اسب بهشتی، دو بال دارد و با سرعت برق پرواز می‌کند و

می‌تواند تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن ببیند.^۷

براق، بسیار نورانی است و خداوند او را با انواع جواهرات بهشتی، زینت

کرده است.^۸

او مرکب مخصوص حضرت محمد ﷺ است و تا به حال هیچ‌کس بر آن،

سوار نشده است.^۹

گوش کن!

براق، با پیامبر سخن می‌گوید.^{۱۰}

ای پیامبر! به من قول بده روز قیامت، مرکبی جز من نداشته باشی.^{۱۱}

و پیامبر به او قول می‌دهد روز قیامت هم براق، مرکب او باشد.

و آن‌گاه سفر آغاز می‌گردد...

آنجا را نگاه کن!

آن زن آرایش کرده، اینجا چه می‌کند؟

او برای چه جلوی راه پیامبر آمده است؟

گوش کن!

او چه می‌گوید؟

ای محمد!

به من نگاه کن، تا با تو سخن بگویم!

اما پیامبر به او توجه نمی‌کند.

آیا شما می‌دانید آن زن کیست؟

آیا می‌خواهید نام او را برای شما بگویم؟

نام او «دنیا» است.^{۱۲}

اما چرا پیامبر جواب او را نداد؟

اگر پیامبر امشب با «دنیا» سخن می‌گفت، تمام امت او، عاشق دنیا می‌شدند و

همواره دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند.^{۱۳}

پیامبر به سفر خویش ادامه می‌دهد...

صدای ترسناکی به گوش می‌رسد!

این صدای چیست؟

جبرئیل این چنین پاسخ می‌دهد:

هفتاد سال قبل سنگ بزرگی، به داخل جهنم انداخته شد و اکنون آن

سنگ به قعر جهنم رسید و این صدا، صدای برخورد آن سنگ با قعر جهنم

بود.^{۱۴}

خدایا! از شرّ آتش جهنم به تو پناه می‌بریم.

سفر ادامه پیدا می‌کند تا اینکه جبرئیل به براق دستور می‌دهد توقف کند.

ای پیامبر! پیاده شو و نماز به جا بیاور.

اینجا سرزمین پاکی است که بعداً به آن مهاجرت خواهی کرد.^{۱۵}

اینجا مدینه است!

و پیامبر از براق پیاده می‌شود و نماز می‌خواند.

حتماً می‌دانی که پیامبر در شهر مکه زندگی می‌کند و هنوز به «یثرب»

هجرت نکرده است.

اما این سرزمین آن قدر مقام و منزلت دارد که پیامبر، امشب اینجا نماز می خواند.

بی جهت نیست که تو هم وقتی پا بر سرزمین مدینه می گذاری دلت بی قرار می شود!

و واقعاً چه جای دنیا را با مدینه عوض می کنی!

سفر ادامه پیدا می کند...

بعد از مدتی جبرئیل می گوید:

ای رسول خدا!

آیا می دانی اکنون کجا هستی؟

الآن مقابل مسجد کوفه هستی.^{۱۶}

جبرئیل محل مسجد کوفه را نشان پیامبر می دهد و می گوید:

اینجا جایی است که حضرت آدم و همه پیامبران، در آن نماز

خوانده اند.^{۱۷}

و پیامبر نیز در اینجا نماز می خواند.^{۱۸}

تو خوب می دانی که اینجا یک بیابان است.

هنوز شهر کوفه بنا نشده است و اثری هم از مسجد نیست!

اما اینجا مکان مقدسی است که بعدها در آن مسجد کوفه بنا خواهد شد.

مسجدی که اگر در آن نماز واجب خویش را بخوانی خدا ثواب حج واجب

به تو می دهد و اگر نماز مستحب بخوانی ثواب عمره خواهی داشت.^{۱۹}

اینجا بیت المقدس است

سفر ادامه پیدا می کند و پیامبر به «مسجد الأقصى» نزدیک می شود.
مسجد الاقصی یا بیت المقدس، قبله گاه اول مسلمانان!
آری! اول پیامبر باید به مسجد الاقصی برود و از آنجا به سوی آسمان ها پرواز کند.

چرا خداوند پیامبر را از مکه مستقیم به آسمان ها نمی برد؟
برای اینکه خداوند در این مسجد برای پیامبر برنامه ویژه ای دارد.
آیا می دانید این برنامه چیست؟
خداوند روح همه پیامبران خود را در این مسجد، جمع کرده است.^{۲۰}
چه اجتماع باشکوهی شده است، در مسجد جای سوزن انداختن نیست!^{۲۱}
پیامبر سؤال می کند:

او کیست که به استقبال من می آید؟

جبرئیل می گوید:

او پدر شما، حضرت ابراهیم علیه السلام است. ۲۲

پیامبر به او سلام می کند.

گوش کن!

آیا این صدا را می شنوی:

ای محمد! جلو برو. ۲۳

و آرام آرام، صف ها را می شکافد و جلو می رود.

آیا صدای اذان را می شنوی؟

این جبرئیل است که به امر خدا، اذان می گوید.

اذان تمام می شود.

و آن گاه جبرئیل می گوید:

ای محمد!

در محراب بایست و نماز را اقامه کن!

نماز بر پا می شود.

و فرشتگان نگاه می کنند که همه انبیا، پشت سر پیامبر ما صف بسته اند.

آری! یک روز فرشتگان بر حضرت آدم علیه السلام سجده کردند، امروز حضرت

آدم علیه السلام هم به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقتدا کرده است.

امشب حضرت محمد صلی الله علیه و آله، امام جماعت همه انبیا شده است. ۲۴

نماز تمام می شود.

ای محمد!

از آنان سؤال کن که به چه چیزی مبعوث شده اند؟

این سخن خداست که به گوش پیامبر می‌رسد.
و حضرت محمد ﷺ از جا برمی‌خیزد و خطاب به پیامبران می‌گوید:

شما به چه چیزی مبعوث شدید؟

و آنان جواب می‌دهند:

ما به خداپرستی و نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام مبعوث

شدیم.^{۲۵}

پیامبر از راه دوری آمده است.

برای همین برای پیامبر، نوشیدنی می‌آورند آب و شیر و...

پیامبر شیر را انتخاب می‌کند.^{۲۶}

نگاه کن!

آن فرشته را می‌گوییم که به سوی پیامبر می‌آید.

او خدمت پیامبر می‌رسد!

سلام می‌کند و درحالی که کلید همه گنج‌های دنیا را به پیامبر عرضه می‌کند،

می‌گوید:

خداوند به من مأموریت داده است تا این کلیدها را به شما بدهم و شما

می‌توانید آن را قبول نموده، یا رد کنید.

پیامبر آن کلیدها را قبول نمی‌کند؛ زیرا او می‌خواهد پیامبری باشد که چون

بندگان زندگی کند.^{۲۷}

در این میان چشم پیامبر به صخره‌ای در بیت المقدس می‌افتد.

و روی آن نوشته‌ای می‌بیند.

به نظر شما روی آن صخره چه چیزی نوشته شده است؟

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيْرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ. ۲۸

خدایی جز الله نیست، محمد رسول خداست و من او را به وسیله وزیرش یاری کردم.

و تو خود می دانی که منظور از وزیر پیامبر در اینجا چه کسی است.

بله، او حضرت امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

سفر در هفت آسمان

پیامبر از مکه تا بیت المقدس را با «براق» آمده است؛ اما اکنون که می خواهد به آسمان ها عروج کند خدا مَحْمَل و کجاوه ای از نور برای پیامبر ﷺ می فرستد تا آن حضرت بر آن سوار شود و سفر خود را ادامه دهد. این مَحْمَل نورانی را نگاه کن که به چهل رنگ مختلف است، رنگ های زرد و قرمز و سفید و... ۲۹

آیا زینت ها و جواهرات بهشتی را روی این مَحْمَل می بینی؟
سفر به سوی آسمان اول آغاز می شود.

چرا همه فرشتگان این آسمان به سجده افتاده اند؟
صدای آنان را می شنوی؟

سُبْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ
این نور چقدر به نور خدای ما شباهت دارد!
این سخن فرشتگان آسمان اول است.

جبرئیل فریاد می زند:

الله اکبر، الله اکبر!

اینجاست که همه فرشتگان، سکوت اختیار می کنند...

فرشتگان که متوجه شدند حضرت محمد ﷺ، مهمان آنان شده است، غرق شادی می شوند و گروه گروه نزد پیامبر می آیند و گرد او حلقه می زنند.

و همه آنها به پیامبر خوشامد می گویند.^{۳۰}

آنان مشغول گفت و گو با پیامبر می شوند.

من گوش می کنم تا سخن آنها را با پیامبر بشنوم:

سلام ما را به برادرت برسان!

آیا می دانی منظور فرشتگان چیست؟

آری! آنها در مورد حضرت علی عليه السلام سخن می گویند.

پیامبر از فرشتگان سؤال می کند:

مگر شما او را می شناسید؟

و آنان جواب می دهند:

ما چگونه او را نشناسیم در حالی که خداوند در مورد شما و او از ما پیمان

گرفته است؟

ما چگونه او را نشناسیم در حالی که همواره، بر شما و او صلوات و درود

می فرستیم؟^{۳۱}

پیامبر به سفر خود در آسمان اول ادامه می دهد.

آن فرشته را نگاه کن!

او چرا این قدر عصبانی به نظر می رسد؟

همه فرشتگان چون پیامبر را دیدند با روی خوش از پیامبر استقبال کردند؛
اما این فرشته چرا تبسم نمی کند؟
من که خیلی ترسیده ام، شما چطور؟
جبرئیل به پیامبر می گوید:
ما فرشتگان، همه از این فرشته می ترسیم.
براستی او کیست که همه از او می ترسند؟
خود جبرئیل او را معرفی می کند.
این فرشته، «مالک» است، نگهبان جهنم!
از آن لحظه ای که خدا او را خلق کرده، هرگز نخندیده است.
اگر قرار بود او یک بار لبخند بزند حتماً به روی پیامبر ما لبخند می زد.
خدا این فرشته را این گونه خلق کرده است که هرگز نمی تواند بخندد.
پیامبر بر او سلام می کند.
و او جواب پیامبر را می دهد و به او بشارت می دهد که او از اهل بهشت
است. ۳۲

پیامبر رو به جبرئیل می کند و می فرماید:

آیا از او نمی خواهی تا جهنم را نشان من بدهد؟

پس جبرئیل به مالک می گوید:

ای مالک!

جهنم را نشان محمد بده.

پس نگهبان جهنم، پرده از جهنم برمی دارد و یک در از درهای آن را باز
می کند.

آتش شعله می کشد...

و پیامبر جهنم را می بیند.

خدا رحم کند!

آنان کیستند که زبان خود را قیچی می کنند؟

اینان سخنورانی هستند که خود به گفته های شان عمل نمی کردند.^{۳۳}

آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می خراشند!

اینان کسانی هستند که غیبت می کردند.^{۳۴}

آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده اند؟

این جزای آنانی است که موی خود را نشان نامحرم می دادند.^{۳۵}

و پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب می بیند...

اکنون نگهبان جهنم دستور می دهد در جهنم بسته شود.

و جبرئیل خطاب به پیامبر می گوید:

اگر امت تو همه محبت حضرت علی علیه السلام را داشتند، خدا جهنم را خلق

نمی کرد.^{۳۶}

آیا آن فرشته را می بینی که لوحی از نور به دست دارد؟

روی آن لوح، اسم های زیادی نوشته شده است.

چرا او یک لحظه هم، نگاه خویش را از این لوح بر نمی دارد؟

براستی او کیست که چنین دقیق به وظیفه خود مشغول است؟

جبرئیل او را معرفی می کند.

این فرشته که می بینی عزرائیل است!

و پیامبر نزدیک او می رود.

عزرائیل به پیامبر خوشامد گفته، عرض می کند:

من تمام خیر را در امت تو می بینم!

و اینجاست که پیامبر خدا را شکر می کند.

آن گاه پیامبر از چگونگی کار او می پرسد.

او می گوید:

از آن روز که خدا مرا مسئول قبض روح انسان ها قرار داده، همه دنیا پیش

من مانند سکه ای است که در دست گرفته باشی و هر طور که بخواهی آن را

می چرخانی!

هیچ خانه ای نیست مگر اینکه من هر روز، پنج بار، به آن سر می زنم!

و اگر عده ای بر مرده ای گریه کنند من میان آنها حاضر می شوم و به آنان

می گویم:

«گریه نکنید، که من به سوی شما باز می گردم.»^{۳۷}

پیامبر در آسمان اول به سفر خود ادامه می دهد...

اکنون پیامبر به فرشتگانی برخورد می کند که از ترس خدا اشک می ریزند.

آنان چنان در حال عبادت هستند که هرگز به بالا نگاه نمی کنند و با کسی

سخن نمی گویند.

پیامبر به آنان سلام می کند.

آنان در حالی که مشغول عبادت اند با اشاره، جواب سلام پیامبر را می دهند.

جبرئیل به آنان می گوید:

این محمد پیامبر رحمت است، آیا با او سخن نمی گوید؟

آنان چون صدای جبرئیل را می شنوند می فهمند که مهمانی بس عزیز دارند.

پس سرهای خود را بالا می‌گیرند و با پیامبر سخن می‌گویند و او و امت او را به همه خوبی‌ها بشارت می‌دهند. ۳۸

آنجا را نگاه کن!

این پیرمرد کیست که روی صندلی خود نشسته است؟
دقت کن، چون به سمت راست خود نگاه می‌کند، خنده بر لب‌های او می‌نشیند!

و چون به سمت چپ خویش نگاه می‌کند اشک در چشمانش حلقه می‌زند!
براستی او کیست؟

همین سؤال را پیامبر از جبرئیل می‌کند.

جبرئیل جواب می‌دهد:

این حضرت آدم است، که چون سعادت یکی از فرزندان خویش را می‌بیند شاد می‌شود و می‌خندد.

و چون گمراهی یکی از آنان را مشاهده می‌کند غمگین می‌شود و می‌گریزد. ۳۹

درهای آسمان دوم باز شده است...

خداوند چهل نور دیگر به محمل پیامبر می‌افزاید.

در آسمان دوم هم چون فرشتگان، این محمل نورانی را می‌بینند به سجده می‌افتند و می‌گویند:

این نور چقدر به نور خدای ما شبیه است!

و جبرئیل فریاد می‌زند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

فرشتگان چون صدای جبرئیل را می شنوند او را می شناسند و به او می گویند:

همراه تو چه کسی است؟

و جبرئیل به آنان خبر می دهد پیامبر آخرالزمان به آسمان آنها آمده است. پس فرشتگان به سوی پیامبر می شتابند و عرض سلام و ادب می کنند و از او می خواهند تا سلام آنها را به حضرت علی علیه السلام برساند. پیامبر سؤال می کند:

مگر شما او را می شناسید؟

و آنان جواب می دهند:

چگونه او را نشناسیم و حال آنکه خداوند در مورد او از ما پیمان گرفته

است و ما هر روز پنج بار، به صورت شیعیان او، نگاه می کنیم.^{۴۰}

پیامبر می خواهد به سوی آسمان سوم حرکت کند.

چهل نور دیگر بر محمل پیامبر اضافه می شود.

آری! محملی با صدویست نور می آید...

ملائکه چون عظمت این نور را می بینند همگی به سجده می افتند و همان

کلام فرشتگان آسمان اول و دوم را تکرار می کنند که این نور چقدر به نور

خدای ما شبیه است! جبرئیل فریاد می زند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ!

و این چنین است که فرشتگان می فهمند حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است!

پس همه به او خوشامد می گویند:

خوش آمدی ای محمد ای خاتم پیامبران!

و جملگی براو سلام می کنند و از او در مورد حضرت علی علیه السلام می پرسند.
پیامبر از آنان می پرسد:

مگر شما علی علیه السلام را می شناسید؟

آنان در جواب می گویند:

چگونه علی را شناسیم درحالی که ما چون بر گرد «بیت المعمور» طواف می کنیم نام او و فرزندان و شیعیان او را می بینیم که بر آن خانه نوشته شده است.

آیا می دانی «بیت المعمور» کجاست؟

بیت المعمور، در آسمان چهارم قرار دارد و کعبه فرشتگان است و درست بالای کعبه قرار دارد و همواره فرشتگان دور آن طواف می کنند.^{۴۱}

آیا اسم من و تو هم بر بیت المعمور نوشته شده است؟

آری! فرشتگان هر سال، دور نام شیعیان، طواف می کنند!

ای امیر مؤمنان، جانم فدای تو باد که خدا چه مقامی به شیعیان داده است!
پیامبر به سوی آسمان چهارم بالا می رود.

چهل نور دیگر بر محمل پیامبر اضافه می شود.

و پیامبر به این آسمان وارد می شود.

تمام فرشتگان جمع می شوند و گرد پیامبر حلقه زده، به او سلام می کنند.

و همه، از حضرت علی علیه السلام جویا می شوند.

آنان به پیامبر خبر می دهند که هر روز جمعه، کنار بیت المعمور، اسم حضرت علی علیه السلام و شیعیان او برای آنان خوانده می شود.

پیامبر را نگاه کن!

او با شنیدن این سخن سجده شکر می‌کند.
آیا تو نمی‌خواهی سجده شکر کنی!
شکر اینکه نام تو نیز هر روز جمعه، برای این فرشتگان خوانده می‌شود!
پیامبر هنوز در سجده است!
خطاب می‌رسد:

ای محمد!

سر خود را بالا بگیر و نگاه کن!

و اکنون نگاه پیامبر به بیت المعمور می‌افتد.
خانه چهار گوش درست مثل کعبه!
و پیامبر گرد آن طواف می‌کند.^{۴۲}
و دوباره خطاب می‌رسد.

ای محمد!

دست خود را به سوی بالا بگیر!

و پیامبر دست راست خود را بلند می‌کند و از عرش خدا، آبی نازل می‌شود و
در دست او قرار می‌گیرد.

و اکنون پیامبر با این آب وضو می‌گیرد.^{۴۳}

گوش کن!

مثل اینکه صدای اذان می‌آید...

آری! این جبرئیل است که اذان می‌گوید.

فرشتگان همه، پشت سر رسول خدا ﷺ صف می‌بندند و نماز
برپا می‌شود.^{۴۴}

بعد از نماز، پیامبر به سیر در آسمان چهارم می پردازد.
آنجا را نگاه کن!

آن فرشته را می بینی که بر تختی بزرگ نشسته است؟!
صد و چهل میلیون فرشته گوش به فرمان اویند!
نمی دانم چه می شود که حکمفرمایی این فرشته در چشم پیامبر بزرگ جلوه
می کند.

جبرئیل چون این را می بیند فریاد می زند:

برخیز!

اینجاست که این فرشته به احترام پیامبر بر می خیزد و می ایستد.^{۴۵}

آن طرف را نگاه کن!

یک منبر از نور!

یک نفر بالای آن نشسته است و دیگر فرشتگان چشم به او دوخته اند.

پیامبر از جبرئیل سؤال می کند: او چه کسی است؟

جبرئیل پاسخ می دهد:

ای پیامبر! خودت می توانی نزدیک بروی و او را بینی.

پیامبر به سوی آن جمع حرکت می کند.

آیا موافقی من و تو هم به آنجا برویم؟

پیامبر نزدیک می شود.

او چه می بیند؟

حضرت علی علیه السلام را می بیند که بالای منبر نشسته است!

پیامبر خطاب به جبرئیل می گوید:

ای جبرئیل!

برادرم علی، زودتر از من به آسمان چهارم آمده است؟

جبرئیل عرضه می‌دارد:

این که علی علیه السلام نیست!

این فرشته‌ای به شکل حضرت علی علیه السلام است!

ای پیامبر! فرشتگان این آسمان، آرزوی دیدار حضرت علی علیه السلام را داشتند

و برای همین به خداوند عرض کردند:

بارخدا یا! چگونه است که انسان‌ها هر صبح و شام علی علیه السلام را ببینند

و ما از دیدن او محروم باشیم؟

پس خداوند این فرشته را از نور حضرت علی علیه السلام، و به شکل او آفرید!

و هر روز هفتاد هزار فرشته او را زیارت می‌کنند.^{۴۶}

پیامبر به آسمان پنجم می‌رود... او از آسمان ششم نیز می‌گذرد و وارد آسمان

هفتم می‌شود.

دریاهایی از نور را می‌بیند که چگونه چشم‌ها را خیره می‌کند.^{۴۷}

فرشته‌ای از عرش الهی به آسمان هفتم می‌آید.

او برای اولین بار است که به آسمان هفتم نازل می‌شود.

او آمده است تا مؤذن پیامبر باشد.

الله اکبر الله اکبر... اذان که تمام می‌شود، صف‌های نماز فرشتگان بسته

می‌شود. جبرئیل می‌گوید:

نماز را آغاز کن که پشت سر تو آن‌قدر فرشتگان صف بسته‌اند که عدد

آنها را فقط خدا می‌داند.^{۴۸}

پیامبر به او می‌فرماید:

من بر تو هم مقدم شوم؟

جبرئیل پاسخ می‌دهد:

خدا پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و به تو مقامی مخصوص

عنایت کرده است.^{۴۹}

و نماز به امامت پیامبر برگزار می‌شود.^{۵۰}

پیامبر به سیر خود در آسمان هفتم ادامه می‌دهد.

همه فرشتگان به پیامبر می‌گویند:

ای محمد! حجامت کن و امت خویش را به حجامت دستور ده.^{۵۱}

من خیلی روی این موضوع فکر کردم!

مگر فرشتگان در این حجامت چه خیر و برکتی می‌بینند که در چنین شب

مهمی، پیامبر را به آن توصیه می‌کنند.

من از جامعه پزشکی می‌خواهم که در این قسمت، توجه بیشتری داشته

باشند و با تحقیقات خود پرده از این راز مهم بردارند!

اکنون پیامبر می‌خواهد به سوی عرش خدا صعود کند...

خداوند دستور می‌دهد دو نهر برای پیامبر در آسمان هفتم جاری شود.

نهر کوثر و نهر رحمت!

این دو نهر از میان درّ و یاقوت می‌گذرند و چقدر خوشبو هستند.^{۵۲}

پیامبر از نهر کوثر مقداری می‌آشامد، آبی شیرین تر از عسل!

و آن‌گاه در نهر رحمت، غسل می‌کند.^{۵۳}

پیش به سوی عرش الهی

پیامبر وارد عرش الهی می شود.

نگاه پیامبر به ستون های عرش می افتد و روی آن نوشته هایی می بیند.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^{۵۴}

آری! توحید و نبوت و امامت، بر ستون های عرش نوشته شده است.

پیامبر نگاهش به گوشه ای دیگر از عرش می افتد.

حضرت علی علیه السلام را می بیند که به نماز ایستاده است!!

ای جبرئیل!

آیا علی علیه السلام زودتر از من به عرش رسیده است؟

و جبرئیل جواب می دهد:

نه، ای محمد!

این حکایتی دارد!

خداوند، بالای عرش خود، مدح و ثنای علی علیه السلام می‌کرد و بر او، درود می‌فرستاد!

و عرش خدا، این مدح و ثنا و صلوات را می‌شنید.

اینجا بود که عرش مشتاق شد علی علیه السلام را ببیند.

آری عرش، بی‌قرار علی علیه السلام شده بود!

خدا فرشته‌ای را به شکل علی علیه السلام خلق کرد تا عرش به او نظر کند و به آرامش برسد.

این فرشته دائم در حال عبادت است.

و تا روز قیامت، ثواب عبادت او برای شیعیان او نوشته می‌شود.^{۵۵}

آنجا را نگاه کن!

آن فرشته را می‌گوییم که همواره در حال شمردن و حساب کردن است.

جبرئیل او را می‌شناسد، برای همین به پیامبر می‌گوید:

او فرشته باران است و از اول دنیا تا به حال، حساب همه قطره‌های باران را دارد.

پیامبر نزدیک می‌شود و به او می‌گوید:

آیا تو تعداد قطره‌های باران‌هایی که از اول خلقت تا کنون باریده است

می‌دانی؟

و آن فرشته جواب می‌دهد:

آری یا رسول الله! من حتی می‌دانم که چند قطره باران در دریا چکیده

است و چند قطره در خشکی.

پیامبر از حافظه و دقت این فرشته تعجب می‌کند.
و چون این فرشته تعجب رسول خدا را می‌بیند می‌گوید:

ای رسول خدا!

چیزی هست که من با این حافظه و حساب‌گری قوی، نمی‌توانم آن را
محاسبه کنم!

هرگاه گروهی از امت تو جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات
بفرستند من نمی‌توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم.^{۵۶}

خوب من، تو هم اکنون بر پیامبر و خاندان پاکش، صلوات بفرست!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

ورود به بهشت

اکنون پیامبر می خواهد وارد بهشت شود.

آن هشت در بزرگ را می بینی!

آنها درهای بهشت هستند.

نوشته های روی درهای آن را می بینی!

سعی کن آنها را بخوانی!

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

آیا می دانی این جمله را چه موقعی بر درهای بهشت نوشته اند؟

هفتاد هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم عليه السلام.^{۵۷}

اکنون پیامبر وارد بهشت می شود...

صدای بلندی در سرتاسر بهشت می پیچد!

پیامبر از جبرئیل سؤال می کند که این صدای کیست؟

و جبرئیل پاسخ می دهد:

این صدای درخت طوبی است که فریاد شوق سر داده است. ۵۸

و پیامبر به سوی این درخت پیش می رود.

نگاه کن!

چه درخت با عظمتی است!

اگر پانصد سال زیر سایه آن راه بروی، باز از سایه آن بیرون نمی روی!

هر شاخه آن صد نوع میوه دارد!

هر میوه ای که بخواهی می توانی از آن بچینی!

هرگاه از شاخه آن میوه بچینی، فوری جای آن میوه دیگری سبز می شود.

در همه خانه های بهشتی شاخه ای از آن وجود دارد!

و واقعاً که این درخت چه عظمتی دارد!

براستی این درخت از کیست؟

پیامبر این سؤال را از جبرئیل می کند.

جبرئیل می گوید:

این درخت، برای برادرت علی است. ۵۹

و جالب است بدانی که اصل این درخت در خانه بهشتی حضرت علی علیه السلام

است!

زیر این درخت چهار نهر جاری است!

نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی و نهری از عسل. ۶۰

پیامبر کنار این درخت می آید.

عجب صفایی دارد این درخت طوبی!

نگاه کن!

درخت طوبی فهمیده است که پیامبر مهمان اوست!
برای همین شاخه‌ای از آن، جلوی پیامبر می‌رود!!
و پیامبر دست می‌برد و میوه‌ای از میوه‌های آن را می‌چیند!
می‌توانی حدس بزنی چه میوه‌ای را پیامبر انتخاب کرده است؟
پیامبر، خرما را چیده است.

رطبی که از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر است.^{۶۱}
پیامبر به سیر خود در بهشت ادامه می‌دهد...
آن قصر باشکوه را که از یاقوت سرخ ساخته شده است می‌بینی؟
ای جبرئیل! این قصر از کیست؟
جبرئیل می‌گوید:

این قصر از کسی است که سخنش نیکو باشد و زیاد روزه بگیرد و مردم را
غذا دهد و شب هنگام که مردم در خواب هستند نماز شب بخواند.^{۶۲}

و آنجا را نگاه کن!

فرشتگان مشغول ساختن ساختمان‌های هستند!

آیا به آنان خسته نباشید نمی‌گویید؟

خسته نباشید!

آنان چه سخت مشغول کار خویش هستند...

نگاه کن!

چرا آنان دیگر کار نمی‌کنند؟

پیامبر جلو می‌رود و سؤال می‌کند: شما چرا کار خود را رها ساختید؟

آنان می‌گویند:

این خانه را برای مؤمنی می‌سازیم.

و هرگاه آن مؤمن به ذکر خدا مشغول باشد، مصالح به ما می‌رسد.

اما اگر از یاد خدا غافل شود، مصالحی به ما نمی‌رسد و کار ما تعطیل

می‌شود. ۶۳

آن قصرهای بهشتی را نگاه کن که بسیار زیبا است و از پنجره‌های آن

می‌توانی همه بهشت را ببینی.

این قصرها از کیست؟

جبرئیل می‌گوید:

این قصرهای زیبا از آنانی است که خشم خود را فروخورند و مردم را عفو

کنند. ۶۴

پیامبر همچنان در بهشت به سیر خود ادامه می‌دهد...

به‌به! عجب بوی خوشی می‌آید!

این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه

کرده است؟

پیامبر مدهوش این بو شده است.

برای همین از جبرئیل سؤال می‌کند:

این عطر خوش چیست؟

جبرئیل می‌گوید:

این بوی سیب است!

سیصد هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی با دست خود آفرید.

ای محمد!

سیصد هزار سال است که این سؤال برای ما بدون جواب مانده است که

خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

و ناگهان دسته‌ای از فرشتگان نزد پیامبر می‌آیند.

آنان همراه خود همان سیب را آورده‌اند!

پس خطاب به پیامبر می‌گویند:

ای محمد!

خدایت سلام می‌رساند و این سیب را برای شما فرستاده است.^{۶۵}

آری! پیامبر ما، مهمان خدا شده است و خدا می‌داند از مهمان خود چگونه

پذیرایی کند.

خداوند، سیصد هزار سال قبل، هدیه پیامبر خود را آماده کرده است.

هدف خدا از خلقت آن سیب خوشبو چه بود؟

به نظر شما آیا فرشتگان به جواب سؤال خود رسیدند؟

باید صبر کنی تا پیامبر این سیب را تناول کند و از آن حضرت زهرا علیها السلام، پا به

عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برایت معلوم می‌شود.

حتماً شنیده‌ای پیامبر بارها و بارها حضرت زهرا علیها السلام را می‌بوسید؟

و عایشه (همسر پیامبر) که این منظره را می‌دید زبان به اعتراض می‌گشود.

یک روز پیامبر به او فرمود:

فاطمه من از آن میوه بهشتی خلق شده است.^{۶۶}

من هرگاه دلم برای بهشت تنگ می‌شود فاطمه‌ام را می‌بویم و می‌بوسم.^{۶۷}

چرا که فاطمه من بوی بهشت می‌دهد!

آیا اجازه می‌دهی کلامی را به رسول خدا بگویم؟

ای رسول خدا!

تو می آمدی و زهرا را می بوسیدی و از او بوی بهشت استشمام می کردی؛
ولی چه شد که بعد از رفتنت، میخ در خانه همان جایی را بوسه زد که تو بارها
و بارها می بوسیدی؟!

گذر از ملکوت

پیامبر از بهشت عبور می‌کند و به ملکوت اعلیٰ می‌رسد.
او می‌بیند فرشتگان در اینجا، دعایی را با هم زمزمه می‌کنند!

بارخدا یا!

حاجت ما را برآورده کن!

برای من خیلی جالب است که بدانم حاجت این فرشتگان چیست؟

گوش کن!

می‌توانی دعای آنها را بشنوی!

بارخدا یا! راهی برای ما قرار ده تا ما هم علی علیه السلام را ببینیم.^{۶۸}

آیا می‌دانی در ملکوت، «لوح محفوظ» نگهداری می‌شود؟

در این لوح، به دستور خداوند مطالب مهمی نوشته شده است.

عده‌ای از فرشتگان، مسئول نگهداری این لوح هستند.

آنان به پیامبر می‌گویند:

ای پیامبر! ما در این لوح این جمله را خوانده‌ایم:

«علی از هرگونه خطایی، دور است.»^{۶۹}

آنجا را نگاه کن!

چه جمعیت بزرگی از فرشتگان جمع شده‌اند.

چه خبر است!

گویا مجلسی در اینجا بر پا شده است.

چه کسی سخنران است؟

یکی از فرشتگان، بالای منبر نشسته و دارد سخن می‌گوید.

بیا برویم و ببینیم چه می‌گوید.

او می‌گوید:

صلوات و درود خدا بر علی علیه السلام باد که همه خوبی‌ها در او جمع شده است.^{۷۰}

آری! اینجا هم سخن از فضائل مولای مان علی علیه السلام است.

آیا سخن فرشتگان را می‌شنوی که چنین دعا می‌کنند:

بارخدا یا! تو را به حق علی علیه السلام قسم می‌دهیم

و ما با محبت علی علیه السلام، به تو تقرب می‌جویم.^{۷۱}

و پیامبر به سوی «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» می‌رود.

آیا «سدره منتهی» را می‌شناسی؟

درخت بزرگی که در ملکوت اعلی است و هزاران فرشته اطراف آن هستند.

چرا این درخت را به این نام می‌خوانند؟

چون این درخت آخرین ایستگاه است!

پیامبران و فرشتگان تا اینجا بیشتر نمی‌توانند جلو بیایند.^{۷۲}

به این درخت که برسی، هر کس که باشی باید متوقف شوی!
اینجا آخر خط است.

جبرئیل خطاب به پیامبر می گوید:

ای محمد!

این صدای خداوند است که می گوید:

«مهربانی من بر غضبم سبقت گرفته است.»

و اینجاست که پیامبر می گوید:

بارخدا یا! عفو و بخشش تو را می طلبم.^{۷۳}

اکنون دیگر موقع خداحافظی است!

جبرئیل با پیامبر خداحافظی می کند.

جبرئیل از مکه تا اینجا همراه پیامبر آمده و یک همسفر خوب برای پیامبر

بوده است؛ اما چرا رفیق نیمه راه می شود؟

پیامبر به او می فرماید:

چرا همراه من نمی آیی؟

جبرئیل می گوید:

اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من می سوزد.^{۷۴}

و جبرئیل کنار سدره المنتهی منتظر پیامبر می ماند تا او برگردد.

و پیامبر به سفر خود ادامه می دهد...

این کیست که سخن می گوید؟

سدره المنتهی است که به اذن خدا به سخن آمده است و به پیامبر می گوید:

تا به حال کسی از من عبور نکرده است.^{۷۵}

او به نهری از نور می‌رسد که هیچ‌کس تا به حال از این نهر عبور نکرده
است!^{۷۶}

اکنون او به هفتاد هزار حجاب (پرده‌های از نور) می‌رسد که از هر حجاب تا
حجاب دیگر پانصد سال راه است!
و پیامبر داخل این حجاب‌ها می‌شود.

حجاب عزت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء حجاب نور...
آخرین حجاب، حجاب جلال است.^{۷۷}

روی هر حجاب، این جملات نقش بسته است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^{۷۸}

در ساحت قدس الهی

پیامبر از حجاب‌ها عبور می‌کند و به ساحت قدس الهی می‌رسد.^{۷۹}
شما فکر می‌کنید اول کلامی که خدا با حبیب خود می‌گوید چیست؟
لحظهٔ وصال فرارسیده و خدا با محبوب خویش خلوت کرده است!
گوش کن!

خداوند پیامبر را خطاب می‌کند:

ای احمد!

آیا خداوند است که پیامبر را صدا می‌زند؟

این صدا که صدای علی علیه السلام است!!

اینجا حریم قدس الهی است و پیامبر صلی الله علیه و آله هفت آسمان و عرش و ملکوت و
هفتاد هزار حجاب را پشت سر گذاشته است.

پس چرا صدای علی علیه السلام می‌آید!

پیامبر می‌گوید:

بارخدا یا!

تو با من سخن می‌گویی یا این علی است که با من سخن می‌گوید؟

خطاب می‌رسد:

من خدای تو هستم.

من مثل و مانندی ندارم.

من تو را از نورِ خودم خلق کردم و علی را از نور تو!

و اکنون که به حضور من آمده‌ای به قلب تو نظر کردم و دیدم هیچ‌کس را

به اندازه علی، دوست نداری!

برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو

آرام گیرد.^{۸۰}

اما اکنون خدا می‌خواهد اولین فرمان ملکوتی خود را به حبیب خود بدهد!

ای محمد!

اکنون به زمین نگاه کن!

چرا خدا چنین فرمانی می‌دهد!

پیامبر، از زمین به اینجا آمده است!

مگر در زمین چه خبر است؟

و پیامبر نگاه می‌کند!

بین پیامبر و زمین، هزاران هزار پرده و حجاب است.

همه این پرده‌ها کنار می‌رود!

درهای هفت آسمان باز می‌شود.

و پیامبر چه می بیند؟

علی علیه السلام را می بیند که نگاه خویش به سوی آسمان دارد!

خدایا! من چگونه بنویسم؟

چه بگویم؟

در این کار چه رازی نهفته است؟

آیا حضرت علی علیه السلام، دلش برای پیامبر تنگ شده است؟

آیا خدا می خواهد پیامبر خویش را خوشحال کند؟

شاید خدا می داند که هیچ چیز مثل دیدار حضرت علی علیه السلام، پیامبر را

خوشحال نمی کند، برای همین می خواهد دل حبیب خود را این گونه شاد

کند.

آیا موافقی سخن خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایت نقل کنم:

و علی را دیدم که سرش را به سوی من بالا گرفته است!

پس با او سخن گفتم و او هم با من سخن گفت!

نمی دانم میان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، چه سخنانی رد و بدل شد.

و چون سخن آن دو تمام می شود، خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب قرار

می دهد:

ای محمد!

من علی را جانشین تو قرار دادم!

همین الان این مطلب را به علی بگو؛ زیرا او اکنون سخن تو را می شنود.

پس پیامبر این تصمیم خداوند را به حضرت علی علیه السلام اعلام می کند.

و آن‌گاه خداوند به همه فرشتگان دستور می‌دهد به حضرت علی علیه السلام سلام کنند و به او تبریک بگویند.

و اینک بین خدا و حبیبش سخنانی رد و بدل می‌شود:

- ای محمد! چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

- بارخدا یا! تو خود بر قلب من آگاهی داری.

- آری! من می‌دانم، ولی اکنون می‌خواهم از زبان تو بشنوم!

- پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم.^{۸۱}

و اینجاست که خداوند پیامبر را به دوست داشتن حضرت علی علیه السلام امر می‌کند و به او خطاب می‌کند:

آنانی که علی را دوست دارند دوست بدار.^{۸۲}

و اکنون خداوند وعده شفاعت شیعیان حضرت علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد.^{۸۳}

اینجاست که پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده می‌رود!

نمی‌دانم چقدر در سجده شکر باقی می‌ماند.

و بار دیگر خطاب می‌رسد:

ای محمد!

من علی علی هستم، من بودم که نام خویش را برای برادر تو برگزیدم و

او را علی نام نهادم.^{۸۴}

اگر بنده‌ای از بندگان من، به مقدار بسیار زیاد، مرا عبادت بکند اما ولایت

علی را قبول نکند، او را به جهنم می‌افکنم.^{۸۵}

هرکس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس معصیت او کند مرا
معصیت کرده است.^{۸۶}

علی صاحب پرچم حمد در روز قیامت است!
علی صاحب حوض کوثر است!
اوست که مؤمنان را از آب گوارای آن سیراب می‌سازد!
من با خود عهد کرده‌ام دشمنان علی، از آن آب نیشامند.^{۸۷}
و بار دیگر خطاب می‌رسد:

ای محمد!
تو بنده من هستی و من خدای تو!
پس مرا عبادت کن و به من توکل نما!
تو نور من میان بندگانم هستی!
من کرامت خویش را برای اوصیای تو قرار دادم.
پیامبر می‌گوید:

اوصیای من، چه کسانی هستند؟

خطاب می‌رسد:

اسامی آنان بر ساق عرش نوشته شده است.

پس پیامبر به ساق عرش نگاه می‌کند و نام دوازده امام را می‌یابد؛ اول آنها
علی علیه السلام و آخر آنها مهدی علیه السلام.
اکنون خطاب می‌رسد:

اینان حجت‌های من بر مردم هستند!

من دین خود را به وسیله آنان ظاهر می‌کنم،
و زمین را به وسیله آخرین آنها پاک می‌گردانم.
و شرق و غرب زمین را به زیر فرمان او درمی‌آورم.^{۸۸}
ای محمد!

تو همچون تنه درختی هستی که علی، ریشه آن و فاطمه، برگ آن است و
حسن و حسین، میوه‌های آن هستند.^{۸۹}

و اکنون خدا برای امت پیامبر، نماز واجب می‌کند تا به وسیله آن به قرب خدا
برسند.^{۹۰}

پس خطاب می‌رسد:

من برای امت‌های پیامبران دیگر، پنجاه رکعت نماز، واجب کرده بودم.

اما اکنون به امت تو تخفیف می‌دهم.^{۹۱}

برای آنان نمازهای پنج‌گانه قرار می‌دهم؛ ولی این نمازها، ثواب پنجاه
رکعت نماز را دارد.^{۹۲}

و تمام زمین را برای امت تو، محل عبادت قرار می‌دهم.^{۹۳}

و سخن‌های محرمانه دیگری میان خدا و پیامبر رد و بدل شد که خداوند
پیامبر خود را به مخفی نمودن آن امر نمود.^{۹۴}

و برای همین آن گفت‌وگوها به رازی میان خدا و رسولش تبدیل شد و هیچ
کس از آن خبر ندارد.

همفسر خوب من! آیا می‌خواهی بدانی خدا، چقدر مولای تو را دوست
دارد؟

خداوند خطاب به پیامبر خود فرمود:

سلام مرا به علیّ برسان.^{۹۵}

و آخرین سخن خدا این بود:

یا ابا القاسم!

خوش آمدی!

خوشا به حال تو و پیروان تو!^{۹۶}

پایان سفر آسمانی

اکنون لحظه بازگشت است!
پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر بگذارد تا دوباره به جبرئیل برسد.
اما پیامبر از هر حجاب که می‌گذرد صدایی را می‌شنود:

ای محمد!

علی را دوست داشته باش!

همسفرِ خوب من! اکنون دیگر می‌دانی چرا پیامبر ما، این قدر به حضرت
علی علیه السلام عشق و علاقه می‌ورزید؛ زیرا در شب معراج، خداوند هفتاد هزار بار
به او توصیه کرده است محبت علی علیه السلام را به دل داشته باشد.^{۹۷}
عزیزم! می‌دانم که اشکِ شوق در چشمت حلقه زده است، همان طور که
وقتی من این سطرها را برایت می‌نوشتم اشکم جاری شد.
وقتی انسان این مطالب را می‌خواند تازه می‌فهمد عشقِ چه مولای عزیزی
را به دل دارد!
جبرئیل در انتظار پیامبر است.

و پیامبر از آخرین حجاب هم بیرون می آید.
جبرئیل خطاب می کند:

دوست من، خوش آمدی!

بگو بدانم میان شما و خدا چه گذشت؟

پس پیامبر مقداری از آنچه را گذشته بود برای جبرئیل می گوید.

جبرئیل از آخرین سخن خدا سؤال می کند.

و پیامبر فرمود آخرین سخن خدا این بود: «ای ابا القاسم! خوش آمدی،
خوشا به حال تو و پیروان تو!»

و جبرئیل می گوید:

خدا تو را «ابا القاسم» خطاب کرد؛ چرا که تو روز قیامت، رحمت را بین

بندگان تقسیم می کنی.

قاسم یعنی تقسیم کننده!

ابا القاسم، کسی است که روز قیامت، مهربانی خدا را میان بندگان تقسیم
می کند!

و جبرئیل افزود:

گوارایت باد ای دوست من!

به خدا قسم آنچه خدا به شما عنایت کرد به هیچ کس قبل از تو نداده

است.^{۹۸}

و اکنون جبرئیل و پیامبر با هم به سوی «سدره المنتهی» می روند.

آنجا چه خبر است؟

فرشتگان ایستاده اند و همه به پیامبر تبریک می گویند.

تبریک به پیامبر به خاطر اینکه جانشین او معین شده و خداوند او و علی علیه السلام را مورد کرامت خود قرار داده است.^{۹۹}

و پیامبر آسمان‌ها را یکی بعد از دیگری پشت سر می‌گذارد و به سوی زمین می‌آید.

به هر آسمانی که می‌رسد اهل آن آسمان می‌گویند:

وقتی به زمین بازگشتی، سلام ما را به علی و شیعیان او برسان.^{۱۰۰}

و تو که این کتاب را تا به اینجا خواندی، بدان این کتاب، وسیله‌ای شد تا آن سلام اهل آسمان‌ها، امروز به تو برسد؛ چرا که در این کتاب، سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدی و خواندی.

پیامبر دیگر به نزدیکی‌های شهر مکه رسیده است.

دیگر چیزی تا اذان صبح نمانده است.

پیامبر می‌خواهد از جبرئیل، خداحافظی کند.

آیا پیامبر از جبرئیل تشکر می‌کند؟

پیامبر به او می‌فرماید:

آیا کاری داری که من آن را انجام دهم؟

خوب دقت کن، جبرئیل در این سفر دور و دراز، همراه پیامبر بوده است و

اکنون می‌خواهد مزد خود را از پیامبر بگیرد.

به نظر شما او چه مزدی از پیامبر می‌گیرد؟

جبرئیل می‌گوید:

حاجت من این است که سلام مرا به خدیجه برسانی.^{۱۰۱}

عجب، سلام به حضرت خدیجه علیها السلام این قدر ارزش دارد!

خوب من، یادت باشد وقتی به مکه سفر کردی به قبرستان «ابوطالب» برو و به خدیجه کبری علیها السلام سلام بنما (چرا که قبر آن بانوی بزرگ اسلام آنجاست). جبرئیل به آسمان برمی‌گردد.

و چون پیامبر با حضرت علی علیه السلام روبه‌رو می‌شود به او می‌فرماید:

علی جان! آیا تو را بشارت بدهم؟

حضرت موسی و عیسی و همه انبیای الهی علیهم السلام، درباره تو سخن می‌گفتند

و توصیه تو را به من می‌کردند!

و اینجاست که حضرت علی علیه السلام اشک شوق می‌ریزد و می‌گوید:

حمد خدایی را که مرا فراموش نکرد!

نگاه به دست پیامبر کن!

دو «صحیفه» می‌بینی!

آری! دو لیست که پیامبر از آسمان آورده است.

اینها سوغاتی شب معراج است که خدا به پیامبر داده است.

روی یکی از آنها نام اهل بهشت نوشته شده است و روی دیگری نام اهل

جهنم. ۱۰۲

پیامبر آنها را به حضرت علی علیه السلام می‌دهد...

آری! براستی که حضرت علی علیه السلام قسیم النار و الجنة، تقسیم‌کننده بهشت و

جهنم است.

اکنون، حکایت معراج پیامبر صلی الله علیه و آله را به پایان می‌بریم.

بارخدا یا!

از اینکه محبت حضرت علی علیه السلام را در قلب ما قرار دادی از تو ممنونیم.

از اینکه چون فضائل آن حضرت را می‌شنویم، غرق شادی می‌شویم، تو را سپاس می‌گوییم.

خودت در شب معراج به پیامبرت فرمودی دوستان علی علیه السلام را دوست داری!

تو خود شاهی که ما محبت به مولایمان را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم. تو به ما سرمایه‌ای ارزانی داشته‌ای که ارزش آن را از تمام دنیا بیشتر می‌دانیم. کاری کن که لحظه مرگ، چشم ما به جمال آن مولای مهربان روشن شود و آن وقت است که مرگ برایمان از عسل شیرین تر است!

«پایان»

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

بی نوشتها

۱. الإمام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج، والمساءلة في القبر، وخلق الجنة والنار، والشفاعة»: صفات الشيعة ص ۵۰، الفصول المهمة ج ۱ ص ۳۶۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۹۷، ج ۱۸ ص ۳۱۲.
۲. الإمام الصادق عليه السلام: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى العشاء الآخرة، وصلى الفجر في الليلة التي أسرى به بمكة»: تفسير العياشي ج ۲ ص ۲۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۳۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۸۵.
۳. رسول الله صلى الله عليه وآله: «كنت قائماً (نائماً) في الحجر إذ أتاني جبرئيل فحرّكني تحريكاً لطيفاً، ثم قال لي: عفا الله عنك يا محمد، قم واركب...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۱.
۴. الإمام الصادق عليه السلام: «جاء جبرئيل وميكائيل وإسرافيل بالبراق إلى رسول الله...»: تفسير القمّي ص ۳، التفسير الأصفي ج ۱ ص ۶۷۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۹.
۵. قلت للإمام الكاظم عليه السلام: «لأي علة عرج الله بنبيه إلى السماء ومنها إلى سدره المنتهى، ومنها إلى حجب النور وخطبه ونجاهه هناك، والله لا يوصف بمكان؟ فقال عليه السلام: «إن الله لا يوصف بمكان، ولا يجري عليه زمان، ولكنه عز وجل أراد أن يشرف به ملائكته وسكان سمواته، ويكرمهم بمشاهدته، ويريه من عجائب عظمتها ما يخبر به بعد هبوطه، وليس ذلك على ما يقوله المشبهون، سبحان الله وتعالى عما يصفون»: التوحيد للصدوق ص ۱۷۵، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۱۵، ج ۱۸ ص ۳۴۸، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۹۹، نور البراهين ج ۱ ص ۴۳.
۶. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فقد سخر لي البراق وهو خير من الدنيا بخذا فيرها...»: الاحتجاج ص ۵۷، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۹۱، ج ۱۶ ص ۳۲۹، ج ۱۸ ص ۳۱۶.
۷. رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن الله سخر لي البراق وهي دابة من دواب الجنة ليست بالطويل ولا بالقصير، فلو أن الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة...»: مسند زيد بن علي عليه السلام ص ۴۹۷، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، التفسير الأصفي ج ۱ ص ۶۷۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰.
- وقال ابن دريد: «إن اشتقاق البراق من البرق لسرعته...»: عمدة القاري ج ۱۵ ص ۱۲۶، الديباج على مسلم ج ۱ ص ۱۹۴، شرح أصول الكافي ج ۱۲ ص ۵۲۴.
۸. رسول الله: «... لها شعاع مثل شعاع الشمس»: الخصال ص ۲۰۳، روضة الواعظين ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، تاريخ بغداد ج ۱۱ ص ۱۱۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۶، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لابن عقدة ص ۱۶.
- رسول الله صلى الله عليه وآله: «مكلاّن بالدرّ والجوهر والياقوت...»: الاحتجاج ج ۱ ص ۵۷، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۹۱.
۹. الإمام الصادق عليه السلام: «قال لها جبرئيل: فما ركبتك نبي قبلك...»: تفسير القمّي ص ۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۹، التفسير

- الصافي ج ١٦٧٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣.
- ١٠ . رسول الله ﷺ: «... تسمع الكلام وتفهمه»: الخصال ص ٢٠٣، روضة الواعظين ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦.
- ١١ . إن البراق لم يكن يسكن لركوب رسول الله إلا بعد شرطه أن يكون مركوبه يوم القيامة: الخرائج والجرائح ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٩.
- ١٢ . رسول الله ﷺ: «استقبلتني امرأة كاشفة عن ذراعها عليها من كل زينة الدنيا فقالت: يا محمد، انظرنني حتى أكلمك...»: تفسير القمي ج ٢ ص ٣، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.
- ١٣ . رسول الله ﷺ: «... ولو كلمتها لا خارت أمتك الدنيا على الآخرة»: تفسير القمي ج ٢ ص ٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.
- ١٤ . رسول الله ﷺ: «هذه صخرة قذفها عن شفير جهنم منذ سبعين عاماً، فهذا حين استقرت»: التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.
- ١٥ . رسول الله ﷺ: «... فقال: انزل فصل، فنزلت وصليت، فقال لي: تدري أين صليت، فقلت: لا، فقال: صليت بطيبة وإليها مهاجرك...»: تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.
- ١٦ . الإمام الصادق عليه السلام: «... أندري أين أنت يا رسول الله؛ الساعة أنت مقابل مسجد كوفان...»: المحاسن ج ١ ص ٥٦، الكافي ج ٣ ص ٤٩١، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ٢٥٠، ج ٦ ص ٣٢، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٥٢، مستدرک الوسائل ج ٣ ص ٤٠٦، المزار للمفيد ص ٨، المزار لابن المشهدي ص ١٢٣.
- ١٧ . الإمام الصادق عليه السلام: «يا محمد، هذا مسجد أبيك آدم ومصلى الأنبياء، فانزل فصل فيه، فنزل فصل فيهِ»: الكافي ج ٨ ص ٢٨١، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٣٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٤ ص ٥٣٢، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٦، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٢٧٨.
- ١٨ . الإمام الصادق عليه السلام: «فاستأذن الله عز وجل فأذن له...»: تهذيب الأحكام ج ٣ ص ٢٥٠، ج ٦ ص ٣٢، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨٠ ص ٣٧٢، ج ٩٧ ص ٣٩٨.
- ١٩ . الإمام الصادق عليه السلام: «فإن الصلاة المكتوبة فيه حجة مبرورة، والنافلة عمرة مبرورة»: الكافي ج ٣ ص ٤٩١، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٦١، الغارات ج ٢ ص ٨٠٢، فضل الكوفة ومساجدها ص ٢٩.
- ٢٠ . رسول الله ﷺ: «... فوافي أربعة آلاف وأربعمئة نبي وأربعة عشر نبياً...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٧.
- الإمام الباقر عليه السلام: «... فجمع ما شاء الله من أنبيائه ببيت المقدس»: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤.
- الإمام الباقر عليه السلام: «حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين...»: الكافي ج ٨ ص ١٢١، الاحتجاج ج ٢ ص ٦، تفسير القمي ج ١ ص ٢٣٣.
- ٢١ . رسول الله ﷺ: «فأدخلني المسجد فخرق بي الصفوف والمسجد غاص بأهله...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.
- ٢٢ . الإمام الباقر عليه السلام: «فاستقبل شيخاً فقال: هذا أبوك إبراهيم...»: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٨.
- ٢٣ . رسول الله ﷺ: «... فإذا ببناء من فوقي تقدم يا محمد...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.
- ٢٤ . رسول الله ﷺ: «فقدمني جبرئيل فصليت بهم...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.
- ٢٥ . رسول الله ﷺ: «لما أسري بي في ليلة المعراج... فأوحى الله تعالى إلي: سلهم يا محمد ماذا بعثتم، فقالوا: بعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار ببؤتك، والولاية لعلي بن أبي طالب...»: ينابيع المودة ج ٢ ص ٢٤٦، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٢، غاية المرام ج ٣

ص ٥٥، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥٥.

٢٦. الإمام الصادق عليه السلام: «... فأخذت اللبن وشربت منه ، فقال لي جبرئيل: هديت وهديت أمتك»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فأخذت اللبن ، فقال جبريل الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله»: سنن الدارمي ج ٢ ص ١١٠، صحيح البخاري ج ٥ ص ٢٢٤، صحيح مسلم ج ٦ ص ١٠٤، سنن النسائي ج ٨ ص ٣١٢، السنن الكبرى ج ٨ ص ٢٨٦، الكامل لابن الأثير ج ٢ ص ٥٢، فتح الباري لابن حجر ج ٧ ص ١٦٨، عمدة القاري ج ١٨ ص ٢٩، المعجم الأوسط ج ٨ ص ٣٢٨، مسند الشاميين ج ٤ ص ١٢٩، الأذكار النووية ص ١١٣، تاريخ الإسلام للذهبي ج ١ ص ٢٤٤.

٢٧. «هبط مع جبرئيل ملك لم يبطأ الأرض قطّ، معه مفاتيح خزائن الأرض ، فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام ويقول: هذه مفاتيح خزائن الأرض ، فإن شئت فكن نبياً عبداً، وإن شئت نبياً ملكاً، فأشار إليه جبرئيل أن تواضع يا محمد ، فقال: بل أكون نبياً عبداً»: الأمالي للصدوق ج ٨ ص ٥٣٥، روضة الواعظين ص ٥٧، مناقب ابن شهر آشوب ج ١ ص ١٥٤، تفسير نورالثقلين ج ٤ ص ٤٥٨. «عرض علي مفاتيح خزائن الأرض ، فاستفتيت أخي جبرئيل بذلك فأشار إليّ بالتواضع»: الميسوط للسرخسي.

٢٨. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما بلغت بيت المقدس في معارجي إلى السماء ، وجدت على صخرتها: لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، أيدهت بوزيره ، ونصرت به ، فقلت: يا جبرئيل ومن وزيري؟ فقال: علي بن أبي طالب عليه السلام ، فلما انتهيت إلى السدرة المنتهى وجدت مكتوباً: لا إله إلا الله ، أنا وحدي ، ومحمد صفوتي من خلقي ، أيدهت بوزيره ونصرت به ، فقلت: يا جبرئيل ومن وزيري؟ فقال علي بن أبي طالب عليه السلام فلما تجاوزت السدرة وانتهيت إلى عرش رب العالمين ، وجدت مكتوباً على قائمة من قوائم العرش: «لا إله إلا الله أنا وحدي ، محمد حبيبي و صفوتي من خلقي ، أيدهت بوزيره وأخيه ونصرت به»: الأمالي للطوسي ص ٦٤٣، مدينة المعاجز ج ١ ص ٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٩.

٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «... أنزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور ، كانت محدقة حول العرش - عرشه تبارك وتعالى - تغشى أبصار الناظرين. أما واحد منها فأصفر ، فمن أجل ذلك أصفرت الصفرة ، وواحد منها أحمر ، فمن أجل ذلك احمرت الحمرة ، وواحد منها أبيض ، فمن أجل ذلك ابيضّ البياض ، والباقي على عدد سائر ما خلق الله من الأنوار والألوان ، في ذلك المحمل خلق وسلاسل من فضة ، فجلس فيه ثم عرج به إلى السماء الدنيا...»: الكافي ج ٣ ص ٤٨٣، علل الشرائع ج ٢ ص ٣١٢، غاية المرام ج ٦ ص ٣٢٦.

٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... وتلقّنتي الملائكة حتى دخلت السماء الدنيا ، فما لقيني ملك إلا ضاحكاً مستبشراً...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٩.

٣١. الإمام الصادق عليه السلام: «... فجلس فيه ثم عرج به إلى السماء الدنيا، فنظرت الملائكة إلى أطراف السماء ، ثم خرّت سجداً ، فقالت: سيّوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح ، ما أشبه هذا النور بنور ربنا؟ فقال جبرئيل: الله أكبر ، الله أكبر ، فسكنت الملائكة وفتحت أبواب السماء ، واجتمعت الملائكة ، ثم جاءت فسلمت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم أفواجاً ، ثم قالت: يا محمد كيف أخوك؟ قال: بخير ، قالت: فإن أدركته ، فأقرأه منّا السلام ، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أتعرفونه؟ فقالوا: كيف لم نعرفه وقد أخذ الله عزّ وجلّ ميثاقك وميثاقه منّا؟ وأنا نصلي عليك وعليه»: الكافي ج ٣ ص ٤٨٣، علل الشرائع ج ٢ ص ٣١٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١١٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٤، ج ٧ ص ٢٣٧.

٣٢. الإمام الباقر عليه السلام: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث أسري به ، لم يمرّ بخلق من خلق الله إلا رأى منه ما يحبّ من البشر والطف والسرور به ، حتى مرّ بخلق من خلق الله ، فلم يلتفت إليه ولم يقل له شيئاً ، فوجده فاطباً عابساً ، فقال: يا جبرئيل ما مررت بخلق من خلق الله إلا رأيت البشر والطف والسرور منه ، إلا هذا ، فمن هذا؟ قال: هذا مالك خازن النار، وهكذا خلقه ربه ، قال: فأني أحبّ أن تطلب إليه أن يريني النار . فقال له جبرئيل عليه السلام: إن هذا محمد رسول الله وقد سألتني أن أطلب إليك أن تر به النار ، قال: فأخرج له عنقاً منها فراها ، فلما أبصرها لم يكن ضاحكاً حتى قبضه الله عزّ وجلّ»: الأمالي للصدوق ج ٨ ص ٦٩٦، بحار الأنوار ج ٨ ص ٢٨٤.

رسول الله ﷺ: «... فما لقيني ملك إلا ضاحكاً مستبشراً، حتى لقيني ملك من الملائكة لم أر أعظم خلقاً منه، كربه المنظر، ظاهر الغضب، فقال لي مثلما قالوا من الدعاء، إلا أنه لم يضحك، ولم أر فيه من الاستبشار ما رأيت ممن ضحك من الملائكة، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فأني قد فرغت منه، فقال: يجوز أن تفرغ منه، وكلنا نفرغ منه، إن هذا مالك خازن النار، لم يضحك قط، ولم يزل منذ ولاء الله جهنم يزداد كل يوم غضباً وغيظاً على أعداء الله وأهل معصيته، فينتقم الله به منهم، ولو ضحك إلى أحد، كان قبلك أو كان ضاحكاً إلى أحد بعدك لضحك إليك، ولكنه لا يضحك، فسألت عليه فرد السلام علي، وبشّرني بالجنة...»: تفسير القمي ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤.

بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢١.

٣٣. رسول الله ﷺ: «مررت ليلة أسري بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء أُمّتك من أهل الدنيا، كانوا يأمرون الناس بالبرّ وينسون أنفسهم...»: مسند أحمد ج ٣ ص ١٨٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٢٧٦، مسند ابن المبارك ص ٢٢، مسند أبي يعلى ج ٧ ص ٦٩، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٧٦، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٨٩، الدر المنثور ج ١ ص ٦٤، تفسير البغوي ج ١ ص ٦٨.

٣٤. رسول الله ﷺ: «مررت ليلة أسري بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظفيرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يفتابون الناس...»: شرح نهج البلاغة ج ٩ ص ٦٠.

رسول الله ﷺ: «لما عرج بي ربي مررت بقوم لهم أظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم...»: مسند أحمد ج ٣ ص ٢٢٤، الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٢١، كنز العمال ج ٣ ص ٥٨٧، فيض القدير ج ٣ ص ٥٨٧، تفسير القرطبي ج ١٦ ص ٣٣٦، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٣٣.

٣٥. أمير المؤمنين ﷺ: «دخلت أنا وفاطمة على رسول الله ﷺ، فوجدته يبكي بكاءً شديداً، فقلت: فداك أبي وأمي يا رسول الله، ما الذي أبكاك؟ فقال: يا علي، ليلة أسري بي إلى السماء رأيت نساءً من أمتي في عذاب شديد، ففكرت شأنهن، فبكت لهما رأيت من شدة عذابهن، رأيت امرأة معلقة بشعرها يغلي دماغ رأسها، ورأيت امرأة معلقة بلسانها والحميم يصب في حلقها، ورأيت امرأة معلقة بتدبيرها، ورأيت امرأة تأكل لحم جسدها، والنار توقد من تحتها، ورأيت امرأة قد شدّ رجلاها إلى يديها وقد سلط عليها الحيات والعقارب، ورأيت امرأة صفاء عميةا خرساء في تابوت من نار، يخرج دماغ رأسها من منخرها، وبدنها منقطع من الجذام والبرص، ورأيت امرأة معلقة برجليها في ثور من نار، ورأيت امرأة تُقطع لحم جسدها من مقدمها ومؤخرها بمقاريض من نار، ورأيت امرأة تُحرق وجهها ويدها وهي تأكل أمعاءها، ورأيت امرأة رأسها رأس خنزير، وبدنها بدن الحمار، وعليها ألف ألف لون من العذاب، ورأيت امرأة على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار.

فقال فاطمة: حبيبي وقرة عيني، أخبرني ما كان عملهنّ وسيرتهنّ حتى وضع الله عليهنّ هذا العذاب؟ فقال: يا بنتي، أما المعلقة بشعرها فإنها كانت لا تغطي شعرها من الرجال، وأما المعلقة بلسانها فإنها كانت تؤذي زوجها، وأما المعلقة بتدبيرها فإنها كانت تمتنع من فراش زوجها، وأما المعلقة برجليها فإنها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها، وأما التي كانت تأكل لحم جسدها فإنها كانت تزني بدنّها للناس، وأما التي شدّ يدها إلى رجليها وسلط عليها الحيات والعقارب فإنها كانت قذرة الوضوء قذرة الثياب، وكانت لا تغتسل من الجنابة والحوض، ولا تنتظف، وكانت تستهين بالصلاة، وأما العمياء الصفراء الخرساء فإنها كانت تلد من الزنا فتعلقه في عنق زوجها، وأما التي كان يُقرض لحمها بالمقاريض فإنها كانت تعرض نفسها على الرجال، وأما التي كان يُحرق وجهها وبدنها وهي تأكل أمعاءها فإنها كانت قوادة، وأما التي كان رأسها رأس خنزير وبدنها بدن الحمار فإنها كانت نمامة كذّابة، وأما التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها فإنها كانت قينة نواحة حاسدة...»: عيون أخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ١٤، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢١٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٠٩.

٣٦. رسول الله ﷺ: «لما أسري بي إلى السماء... لقيني جبرئيل في محفل من الملائكة فقال: لو اجتمعت أُمّتك على حبّ علي ما خلق الله

النار: نوادر المعجزات ص ٧٥، الأمالي للطوسي ص ٦٤٢، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٨.

٣٧. رسول الله ﷺ: «ثم مررت بملك من الملائكة جالس على مجلس، وإذا جميع الدنيا بين ركبته، وإذا بيده لوح من نور، سطر مكتوب فيه كتاب ينظر فيه لا يلتفت يمينا ولا شمالاً مقبلاً عليه كهيئة الحزين، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا ملك الموت، دائب في قبض الأرواح، فقلت: يا جبرئيل أدني مني حتى أكلمه، فأداني منه فسلمت عليه، وقال له جبرئيل: هذا محمد نبي الرحمة الذي أرسله الله إلى العباد، فرحب بي وحياتي بالسلام وقال: أبشر يا محمد، فإني أرى الخير كله في أمتك، فقلت: الحمد لله المئان ذي النعم على عباده، ذلك من فضل ربي ورحمته عليّ، فقال جبرئيل: هو أشد الملائكة عملاً، فقلت: أكل من مات أو هو ميت فيما بعد هذا يقبض روحه؟ فقال: نعم، قلت: وتراهم حيث كانوا وتشهدهم بنفسك؟ فقال: نعم، فقال ملك الموت: ما الدنيا كلها عندي فيما سخرها الله لي ومكنني عليها إلا كالدهرم في كف الرجل يقليه كيف يشاء، وما من دار إلا وأنا أنصفحه كل يوم خمس مرات، وأقول إذا بكى أهل الميت على ميتهم: لا تبكوا عليه، فإن لي فيكم عودة وعودة حتى لا يبقى منكم أحد...»: تفسير القمي ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٢.

٣٨. رسول الله ﷺ: «قال: مررت بملائكة من ملائكة الله عز وجل خلفهم الله كيف شاء، ووضع وجوههم كيف شاء، ليس شيء من أطباق أجسادهم إلا وهو يسبح الله ويحمده، من كل ناحية بأصوات مختلفة، أصواتهم مرتفعة بالتحميد والبكاء من خشية الله، فسألت جبرئيل عنهم، فقال: كما ترى خلقوا، إن الملك منهم إلى جنب صاحبه ما كلمه قط، ولا رفعوا رؤوسهم إلى ما فوقها، ولا خفضوها إلى ما تحتها خوفاً من الله وخشوعاً، فسلمت عليهم فردوا عليّ إيماء برؤوسهم لا ينظرون إليّ من الخشوع، فقال لهم جبرئيل: هذا محمد نبي الرحمة، أرسله الله إلى العباد رسلاً ونبياً، وهو خاتم النبوة وسيدهم، أفلا تكلمونه؟ قال: فلمّا سمعوا ذلك من جبرئيل أقبلوا عليّ بالسلام، وأكرموني وبشروني بالخير لي ولأمّتي»: تفسير القمي ص ٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٤.

٣٩. «ثم مضى فمرّ على شيخ قاعد على كرسي إذا نظر عن يمينه ضحك وفرح، وإذا نظر عن يساره حزن وبكى، فقال: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا أبوك آدم، إذا رأى من يدخل الجنة من ذريته ضحك وفرح، وإذا رأى من يدخل النار من ذريته حزن وبكى»: الأمالي للصدوق ٥٣٦، روضة الواعظين ص ٥٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٥.

٤٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... ثم زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شيء منه ذلك النور الأول، وزاده في محمله حلقاتاً وسلاسل، ثم عرج به إلى السماء الثانية، فلمّا قرب من باب السماء تنافرت الملائكة إلى أطراف السماء، وخزت سجداً وقالت: سيّوح قدوس رب الملائكة والروح، ما أشبه هذا النور بنور ربنا! فقال جبرئيل: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، فاجتمعت الملائكة، وفتحت أبواب السماء، وقالت: يا جبرئيل، من هذا معك؟ فقال: هذا محمد، قالوا: وقد بُعث؟ قال: نعم، قال رسول الله: فخرجوا إليّ شبه المعانيق، فسلموا عليّ وقالوا: اقرأ أحاك السلام، فقلت: هل تعرفونه؟ قالوا: نعم، وكيف لا نعرفه وقد أخذ الله ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا؛ وإنا لتصفّح وجوه شيعته في كل يوم خمساً، يعنون في وقت كل صلاة»: الكافي ج ٣ ص ٤٨٣، علل الشرائع ج ٢ ص ٣١٢، حلية الأبرار ج ١ ص ٤٢٢، منتقى الجمان ج ٢ ص ٣٤٧، غاية المرام ج ٦ ص ٣٢٦.

٤١. الإمام الصادق عليه السلام: «... لأنها بحذاء بيت المعمور، وهو مرّيع: علل الشرائع ج ٢ ص ٣٩٨، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٥٥ ص ٥.

الإمام السجّاد عليه السلام: «... وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ٢ ص ٤٠٧.

٤٢. رسول الله ﷺ: «لما طقت بالبيت المعمور...»: الأمالي للطوسي ص ٦٤٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٩.

٤٣. الإمام الصادق عليه السلام: «ثم قال ربي عز وجل: يا محمد، مذك يدك فيتلقاك ما يسيل من ساق عرشي الأيمن، فنزل الماء فتلقته باليمين، فمن أجل ذلك أول الوضوء باليمنى، ثم قال: يا محمد، خذ ذلك فاغسل به وجهك...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٧، ج ٧٧ ص ٢٨٨.

٤٤. الإمام الباقر عليه السلام: «لما أسري برسول الله ﷺ فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلاة، فأذن جبرئيل وأقام، فتقدّم رسول الله وصّف

- الملائكة...: الكافي ج ٣ ص ٣٠٣، الاستبصار ج ١ ص ٣٠٥، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٦٨.
- ٤٥ . «ثم رأيت ملكاً جالساً على سرير تحت يديه سبعون ألف ملك، تحت كل ملك سبعون ألف ملك، فوق في نفس رسول الله ﷺ أنه هو، فصاح به جبرئيل فقال: قم، فهو قائم إلى يوم القيامة»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٥، تفسير القمّي ج ٢ ص ٨.
- ٤٦ . رسول الله ﷺ: «مررت ليلة أُسري بي إلى السماء، وإذا أنا بملك جالس على منبر من نور والملائكة تحدد به، فقلت: يا جبرئيل من هذا الملك؟ فقال: أدن منه فسلم عليه، فدنوت منه وسلمت عليه، فإذا أنا بأخي وابن عمّي علي بن أبي طالب، فقلت: يا جبرئيل! سبقني علي بن أبي طالب إلى السماء الرابعة؟ فقال: لا يا محمد، ولكن الملائكة شكت حبها لعلي، فخلق الله هذا الملك من نور عليّ وصوره علي، فالملائكة تزوره في كل ليلة جمعة سبعين مرة، ويسبحون الله تعالى ويقدمونه، ويهدون نوابه لمحبت علي: كشف اليقين ص ٢٣٣، كشف العمّة ج ١ ص ١٣٧، الغدير ج ٢ ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٦.
- ٤٧ . رسول الله ﷺ: «ورأيت في السماء السابعة بحاراً من نور يتلأألاً تتلأأها، يخطف بالأبصار...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٩.
- التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٩.
- ٤٨ . أمير المؤمنين ﷺ: «... تقدّم وصل وأجهر بصلتك فإنّ خلفك صفوفاً من الملائكة لا يعلم عددهم إلا الله...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٤٠٥.
- ٤٩ . رسول الله ﷺ: «لأنّ الله تبارك وتعالى فضل أنبيائه على ملائكته أجمعين، وفضلك خاصة»: علل الشرائع ج ١ ص ٥، عيون أخبار الرضا ﷺ ج ٢ ص ٢٣٨، المحتضر ص ٢٣٩.
- ٥٠ . «ثم تمّ الأذان ثم صلى بهم رسول الله ﷺ في السماء السابعة وأتمهم رسول الله...»: تفسير العياشي ج ١ ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٠٣.
- ٥١ . الإمام الصادق ﷺ: «ثم سعدنا إلى السماء السابعة، فما مررت بملك من الملائكة إلا قالوا: يا محمد احتجم، وأمر أمتك بالحجامة...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٥، تفسير القمّي ج ٢ ص ٩.
- رسول الله ﷺ: «ما مررت ليلة أُسري بي بملاً إلا قالوا: يا محمد مر أمتك بالحجامة»: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١١٥١، تحفة الأحوذ ج ٦ ص ١٧٦، الطبقات الكبرى ج ١ ص ٤٤٨، الكامل لابن عدي ج ٣ ص ٣٥١، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٤٠٥، مجمع الزوائد ج ٥ ص ٩١، سنن الترمذي ج ٣ ص ٢٦٤، المستدرک ج ٤ ص ٢٠٩، الدرر الممتورج ج ٤ ص ١٥٥.
- ٥٢ . رسول الله ﷺ: «تقدّم بين يدي يا محمد، فتقدّمت فإذا أنا بنهر حافته قباب الدرّ واليواقيت، أشدّ بياضاً من الفضة وأحلى من العسل وأطيب ريحاً من المسك الأذفر، قال: فضربت بيدي فإذا طينه مسكة ذفرة، قال: فأتاني جبرئيل فقال لي: يا محمد، أي نهر هذا؟ قال: قلت: أي نهر هذا يا جبرئيل؟ قال هذا نهر ك...»: اليقين ص ٢٩١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٢.
- ٥٣ . رسول الله ﷺ: «خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمى الكوثر، ونهر يُسمى الرحمة، فشربت من الكوثر واغتسلت من الرحمة، ثم انقادا لي جميعاً حتى دخلت الجنة...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ١٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٧.
- ٥٤ . رسول الله ﷺ: «... لما صرت إلى العرش، وجدت على كل ركن من أركانه مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن أبي طالب أمير المؤمنين»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٠٤، المحتضر ص ٢٥.
- ٥٥ . رسول الله ﷺ: «لما كانت ليلة المعراج نظرت تحت العرش أمامي، فإذا أنا بعلي بن أبي طالب قائماً أمامي... قلت: يا جبرئيل، سبقني علي بن أبي طالب؟ قال: لا، لكنني أخبرك، اعلم يا محمد إن الله يكثر الثناء والصلوات على علي بن أبي طالب فوق عرشه، فاشتاق العرش إلى علي بن أبي طالب، فخلق الله تعالى هذا الملك على صورة علي بن أبي طالب تحت عرشه لينظر إليه العرش فيسكن شوقه...»: مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ٧٣، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٩٧.
- ٥٦ . رسول الله ﷺ: «أُسري بي ليلة المعراج إلى السماء، فرأيت ملكاً له ألف يد، لكل يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعد بتلك الأصابع، فقلت

لجبرئيل: من هذا الملك؟ وما الذي يحاسبه؟ قال: هذا ملك موكل على قطر المطر، يحفظهاكم قطرة تنزل من السماء إلى الأرض. فقلت للملك: أنت تعلم مذ خلق الله الدنيا، كم قطرة نزلت من السماء إلى الأرض... مستدرك الوسائل ج ٥ ص ٣٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٨٦.

٥٧. رسول الله ﷺ: «... ما مررت بباب من أبواب الجنة إلا ورأيت مكتوباً عليه: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين...» بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣٣٩.

رسول الله ﷺ: «مكتوب في باب الجنة قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفي سنة: لا إله إلا الله، علي أخو رسول الله»: الخصال ص ٦٣٧، الثاقب في المناقب ص ١١٨، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١١١، كنز العمال ج ١١ ص ٦٢٤.

رسول الله ﷺ: «مكتوب في باب الجنة: لا إله إلا الله، أيده بعلي»: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٩٧، لسان الميزان ج ٢ ص ٤٨٤.

٥٨. رسول الله ﷺ: «إذا بصوت وصيحة شديدة، قال: قلت: يا جبرئيل ما هذا الصوت؟ فقال لي: يا محمد هذا صوت طوبى قد اشافت إليك»: اليقين ص ٢٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣١٤.

٥٩. رسول الله ﷺ: «...أخذ جبرئيل بيدي فأدخلني الجنة، فإذا أنا بشجرة من نور في أصلها ملكان يطويان الحلل والحلي، فقلت: حبيبي جبرئيل، لمن هذه الشجرة؟ فقال: هذه لأخيك علي بن أبي طالب...»: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٤، المحتضر ص ٢٣٩، كشف الغمّة ج ٢ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٠.

٦٠. رسول الله ﷺ: «...وتجري نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن لم يتغير طعمه، ونهر من خمر لذة للشاربين، ونهر من عسل مصفى...»: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٣٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٣٧.

٦١. رسول الله ﷺ: «...ثم تقدمت أمامي، فإذا أنا برطب ألين من الزبد، وأطيب من المسك، وأحلى من العسل، فأخذت رطبة فأكلتها»: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٤، المحتضر ص ٢٣٩، كشف الغمّة ج ٢ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٠.

٦٢. رسول الله ﷺ: «قصرًا من ياقوت أحمر يرى داخله من خارجه وخارجه من داخله، فقلت: يا جبرئيل لمن هذا القصر؟ قال: لمن أطاب الكلام وأدام الصيام وأطعم الطعام وتهجد بالليل والناس نيام...»: تفسير القمي ج ١ ص ٢١، الأمالي للطوسي ص ٤٥٨، بحار الأنوار ج ٨ ص ٤٥٨.

٦٣. رسول الله ﷺ: «لما أسري بي إلى السماء، دخلت الجنة فرأيت فيها قيعان ورأيت فيها ملائكة ينون لينة من ذهب ولينة من فضة، وربما أمسكوا، فقلت لهم: ما بالكم قد أمسكنم؟ فقالوا: حتى تجيئنا النفقة، فقلت: وما نفقتكم؟ قالوا: قول المؤمن: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، فإذا قال بنينا، وإذا سكت أمسكنا»: تفسير القمي ج ١ ص ٢١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٩٢.

٦٤. رسول الله ﷺ: «رأيت ليلة أسري بي قصوراً مشرفة على الجنة، فقلت: يا جبرئيل، لمن هذا؟ قال: للكواظمين الغيظ والعافين عن الناس...»: كنز العمال ج ٣ ص ٣٧٥، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ١٦٨.

٦٥. رسول الله ﷺ: «ليلة أسري بي إلى السماء... فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومفاصيرها، إذ شممت رائحة طيبة فأعجبني تلك الرائحة، فقلت: يا حبيبي، ما هذه الرائحة التي غلبت على روائح الجنة كلها، فقال: يا محمد، تفاحة خلقها الله تبارك وتعالى بيده منذ ثلاثمائة ألف عام، ما ندري ما يريد بها، فبينما أنا كذلك إذ رأيت ملائكة معهم تلك التفاحة فقالوا: يا محمد، ربنا يقري عليك السلام وقد أتحنف بهذه التفاحة...»: مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.

٦٦. الإمام الصادق ﷺ: «كان النبي ﷺ يكثر تقبيل فاطمة، فعاتبته على ذلك عائشة، فقالت: يا رسول الله إنك لتكثر تقبيل فاطمة! فقال لها: إنّه لما عُرج بي إلى السماء، مرّ بي جبرئيل على شجرة طوبى، فناولني من ثمرها فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً إلى ظهري، فلما أن

- هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ، فما قبلتها إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢١٢ ، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢ .
- الإمام الصادق عليه السلام: «كان رسول الله ﷺ يكثر تقبيل فاطمة عليها السلام ، ففكرت ذلك عائشة ، فقال رسول الله: يا عائشة ، إني لمأسري بي إلى السماء ، دخلت الجنة ، فأداني جبرئيل من شجرة طوبى ، وناولني من ثمارها ، فأكلته ، فحوّل الله ذلك ماءً في ظهري ، فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ، فما قبلتها قط إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها: تفسير القمي ج ١ ص ٣٦٥ ، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢ .
- رسول الله ﷺ: «أسري بي إلى السماء ، أدخلني جبرئيل الجنة فناولني تفاحة ، فأكلتها فصارت نطفة في ظهري ، فلما نزلت من السماء واقعت خديجة ، ففاطمة من تلك النطفة ، فكلمنا اشتقت إلى تلك التفاحة قبلتها: ينابيع المودة ج ٢ ص ١٣١ ، ذخائر العقبى ص ٣٦ ، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧ .
- ٦٧ . رسول الله ﷺ: «... فأنا إذا اشتقت إلى الجنة سمعت ريحها من فاطمة: الطرائف في معرفة مذهب الطوائف ص ١١١ ، بحار الأنوار حج ٣٧ ص ٦٥ .
- رسول الله ﷺ: «... فأكلتها ليلة أسري فعلمت خديجة بفاطمة ، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت ربة فاطمة: المستدرک ج ٣ ص ١٥٦ ، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٩ ، الدر المنثور ج ٤ ص ١٥٣ .
- ٦٨ . رسول الله ﷺ: «يا علي ، إن الملائكة الأعلى ليدعون لك ، وإن المصطفين الأخيار ليرغبون إلى ربهم جلّ وعزّ أن يجعل لهم السبيل إلى النظر إليك...: اليقين ص ٢٩٣ ، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٣ .
- ٦٩ . رسول الله ﷺ: «... هؤلاء قراء اللوح المحفوظ أخبروني ليلة أسري بي أنهم وجدوا في اللوح المحفوظ: عليّ المعصوم من كلّ خطأ...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٦٨ ، غاية المرام ج ٦ ص ٣٢٥ .
- ٧٠ . رسول الله ﷺ: «... وسمعت خطيبهم في أعظم محافلهم وهو يقول: عليّ الحاوي لأصناف الخيرات، المشتمل على أنواع المكرمات...: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٢١ .
- ٧١ . رسول الله ﷺ: «أندري ما سمعت من الملائكة الأعلى فيك ليلة أسري بي يا عليّ؟ سمعتهم يقسمون على الله ويستقضونه ويتقرّبون إلى الله بمحبّتك...: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٢١ .
- ٧٢ . الإمام الكاظم عليه السلام: «... وقف بي جبرئيل عند شجرة عظيمة لم أزد مثلها ، على كلّ غصن منها وعلى كلّ ورقة منها ملك ، وعلى كلّ ثمرة منها ملك ، وقد كلّها نور من نور الله جلّ وعزّ ، فقال جبرئيل: هذه سدرة المنتهى ، كان ينتهي الأنبياء من قبلك إليها ، ثمّ يجاوزونها ، وأنت تجوزها إن شاء الله ليريك من آياته الكبرى...: اليقين ص ٢٩٨ ، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٥ .
- ٧٣ . الإمام الصادق عليه السلام: «أوقفه جبرئيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمّد ، فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قطّ ولا نبيّ ، إن ربك يصليّ ، فقال: يا جبرئيل وكيف يصليّ؟ قال: يقول: سُبوح قدوس أنا ربّ الملائكة والروح ، سبقت رحمتي غضبي ، فقال: اللهمّ عفوك عفوك...: الكافي ج ١ ص ٤٤٣ ، التفسير الصافي ج ٥ ص ٨٧ ، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٩٨ .
- ٧٤ . رسول الله ﷺ: «فلما انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدّم يا محمّد ، وتخلف عني ، فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضع تفارقني؟! فقال: يا محمّد ، إنّ انتهاء حدّي الذي وضعني الله عزّ وجلّ فيه إلى هذا المكان ، فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربّي جلّ جلاله...: علل الشرائع ج ١ ص ٦ ، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨ ، كمال الدين ص ٢٥٥ ، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧ .
- ٧٥ . الإمام الصادق عليه السلام: «... فقالت السدرة المنتهى: ما جازني مخلوق قبلك...: بصائر الدرجات ص ٢١١ ، مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ١١ ، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٤٧ .

٧٦. رسول الله ﷺ: «رأيت نهراً، ورأيت وراء النهر حجاباً، ورأيت وراء الحجاب نوراً...»: تفسير ابن أبي حاتم ج ١٠ ص ٣٣١٩، الدر المنثور ج ٦ ص ١٢٥، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٢.
٧٧. رسول الله ﷺ: «... فلما وصلت إلى السماء السابعة وتخلّف عني جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل ﷺ والملائكة المقرّبين، ووصلت إلى حجب ربّي، دخلت سبعين ألف حجاب، بين كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّة والقدرة والبهاء والكرامة والكبرياء والعظمة والنور والظلمة والوقار، حتّى وصلت إلى حجاب الجلال...»: اليقين ص ٤٣٥، المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٨.
- «من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمئة عام...»: المحتضر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.
٧٨. رسول الله ﷺ: «... لتأصرت إلى حجب النور، رأيت على كلّ حجاب مكتوباً: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٠٤، المحتضر ص ٢٥.
٧٩. «فقدّم رسول الله ما شاء الله أن يتقدّم...»: المحتضر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.
٨٠. عن عبد الله بن عمر: «سمعت رسول الله ﷺ وقد سُئل: بأيّ لغة خاطبك ربّك ليلة المعراج؟ فقال: خاطبني بلغة عليّ بن أبي طالب، فألهمني أن قلت: ياربّ، أنت خاطبتي أم عليّ؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء، لا أقاس بالناس ولا أوصف بالأشياء، خلقتك من نوري وخلقت عليّاً من نورك، فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...»: المحتضر ص ١٧١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٧، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٣، ينابيع المودّة ج ١ ص ٢٤٦.
٨١. رسول الله ﷺ: «ليلة أسري بي إلى السماء وصرت كقاب قوسين أو أدنى، أوحى الله تعالى إليّ أن يا محمّد من أحبّ خلقي إليك؟ قلت: ياربّ أنت أعلم، فقال: أنا أعلم ولكن أريد أن أسمع من فيك، فقلت: ابن عمّي عليّ بن أبي طالب...»: المحتضر ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣.
٨٢. رسول الله ﷺ: «ثمّ قال لي الجليل جلّ جلاله: يا محمّد، من تحبّ من خلقي؟ قلت: أحبّ الذي تحبه أنت يا ربّي، فقال لي جلّ جلاله: فأحبّ عليّاً فأني أحبّه، وأحبّ من يحبه، وأحبّ من أحبّ من يحبه...»: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.
٨٣. رسول الله ﷺ: «ووعدني الشفاعة في شيعته وأوليائه»: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.
٨٤. عن رسول الله ﷺ: «... فقال لي: يا محمّد، أنا أنا الله لا إله إلاّ أنا العليّ الأعلى، وهبت لأخيك اسما من أسمائي فسميته عليّاً...»: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٢٣.
٨٥. رسول الله ﷺ: «إنّ الله عزّ وجلّ أوحى إليّ ليلة أسري بي... يا محمّد، لو أنّ عبداً من عبادي عبدني حتّى ينقطع ثمّ لقائي جاحداً لولا يتهم أذخلته ناري...»: الغيبة للنعمان ص ٩٥، الغيبة للطوسي ص ١٤٨.
- رسول الله ﷺ: «يا محمّد، لو أنّ عبداً من عبادي عبدني حتّى ينقطع... ثمّ أتاني جاحداً لولا يتكلم، ما غفرت له أو يقربوا بولايتكم...»: مقتضب الأثر ص ١١.
٨٦. رسول الله ﷺ: «ليلة أسري بي إلى السماء، كلّمني ربّي جلّ جلاله، فقال: يا محمّد، فقلت: تبيك ربّي، فقال: إنّ عليّاً حبّتي بعدك على خلقي وإمام أهل طاعتي، من أطاعه أطاعني، ومن عصاه عصاني، فانصبه علماً لأمتك يهتدون به بعدك...»: الأمالي ص ٥٦٦، الجواهر السننية ص ٢٣٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٠.
٨٧. رسول الله ﷺ: «يا محمّد، إنّ عليّاً وارث علمك من بعدك، وصاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة، وصاحب حوضك، يسقي من ورد عليه من مؤمني أمتك، ثمّ أوحى إليّ أيّ قد أقسمت على نفسي قسماً حقّاً لا يشرب من ذلك الحوض مبعوض لك ولأهل بيتك...»: كمال الدين ص ٢٥، نور الثقلين ج ٣ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٦٩.

- ٨٨ . رسول الله ﷺ: «... يا محمد، أوصياؤك المكتوبون على ساق عرشي، فنظرت وأنا بين يدي ربي جلّ جلاله إلى ساق العرش، فرأيت اثني عشر نوراً، في كل نور سطر أخضر عليه اسم وصي من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب، وآخرهم مهدي أمتي، فقلت: يا رب هؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد هؤلاء أوليائي وأصفيائي وحججي بعدك على بريتي، وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك، وعزتي وجلالي، لأظهرن بهم ديني، ولأعلنن بهم كلمتي، ولأظهرن الأرض بأخركم من أعدائي...: علل الشرائع ج ١ ص ٧، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦.
- ٨٩ . رسول الله ﷺ: «... أنت شجرة وعلي غصنها وفاطمه ورقها... والحسن والحسين ثمارها، خلقتهما من طينة عليين، وخلقت شيعتكم منكم، إنهم لو ضربوا على أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلا حياءً...: الغدير ج ٢ ص ٣١٤، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٧٤.
- ٩٠ . «ثم مضى حيث فرضت عليه الصلاة خمسون ركعة صلاة...: الأمالي للصدوق ص ٥٣٦، مستدرك الوسائل ج ٣ ص ١٤، بحار الأنوار ج ٧٩ ص ٢٥٢.
- ٩١ . أمير المؤمنين عليه السلام: «قال الله لنبِيِّهِ ﷺ ليلة أُسري به: وكانت الأمم السالفة مفروضاً عليهم خمسون صلاة في خمسين وقتاً، وهي من الآصار التي كانت عليهم، وقد رفعها عن أمتك...: مستدرك الوسائل ج ٣ ص ١٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٤٥.
- ٩٢ . «يا محمد، إنّه لا يبدل القول لديّ بأنّ لك بهذه الخمس خمسين...: الخصال ص ٢٦٩، نيل الأوطار ج ١ ص ٣٦١، سنن الترمذي ج ١ ص ١٣٧، المصنّف للصنعاني ج ١ ص ٤٥٢.
- «فرضت على النبي... أسري به خمسين ثمّ نقضت»: مسند أحمد ج ٣ ص ١٦١.
- ٩٣ . «... قد رفعت عن أمتك الآصار التي كانت على الأمم السالفة، وذلك أتني جعلت على الأمم أن لا أقبل فعلاً إلا في بقاع الأرض اخترتها لهم وإن بعدت، وقد جعلت الأرض لك ولأمتك طهوراً ومسجداً...: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٤٥، ج ٨٠ ص ٢٧٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٦.
- ٩٤ . رسول الله ﷺ: «ثمّ أمرني ربي بأمر... اكنمها...: اليقين ص ٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣٢١.
- ٩٥ . عن رسول الله ﷺ: «... فقال لي: اقرأه مني السلام...: كمال الدين ص ٥١١، معاني الأخبار ص ٣٩٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٢٣.
- عن رسول الله ﷺ: «ما عرج بي ربي عز وجل إلى السماء قط وكلمني، إلا قال لي: يا محمد اقرأ عليّ مني السلام وعزّفه أنّه إمام أوليائي ونور من أطاعني»: الأمالي للصدوق ص ٢٧٣، الجواهر السننية ص ٢٧٣.
- ٩٦ . عن رسول الله ﷺ: «... يا أبا القاسم، امض هادياً مهدياً. نعم المجيء جئت، ونعم المنصرف انصرفت، وطوباك وطوبى لمن آمن بك وصدّقك...: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.
- ٩٧ . رسول الله ﷺ: «... ثمّ انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب من حجب ربي ذي الجلال والإكرام إلا سمعت النداء من ورائي: يا محمد احبب عليّاً، يا محمد أكرم عليّاً، يا محمد قدّم عليّاً، يا محمد استخلف عليّاً، يا محمد أوص إلى عليّ، يا محمد وآخ عليّاً، يا محمد أحبّ من يحبّ عليّاً، يا محمد استوص بعليّ وشيعته خيراً...: اليقين ص ٤٢٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٢٧.
- ٩٨ . عن رسول الله ﷺ: «... فقال لي خليلي: نعم المجيء جئت، ونعم المنصرف انصرفت، ماذا قلت؟ وماذا قيل لك؟ قال: فقلت بعض ما جرى، فقال لي: وما كان آخر الكلام الذي ألقى إليك؟ فقلت له: نوديت يا أبا القاسم، امض هادياً مهدياً رشيداً، طوباك وطوبى لمن آمن بك وصدّقك، فقال لي جبرئيل: أفلم تستفهم ما أراد بأبي القاسم؟ قلت: لا يا روح الله، فنوديت يا أحمد إنما كتبتك أبا القاسم لأنك تقسم الرحمة مني بين عبادي يوم القيامة...: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.
- ٩٩ . عن رسول الله ﷺ: «... فلما وصلت إلى الملائكة، جعلوا يهتّون في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامة لك ولعالي»:

المحتضر ص ٢٤١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

١٠٠. عن رسول الله ﷺ: «... يا محمد، إذا رجعت إلى الدنيا، فاقراً علياً وشيعته مني السلام...»: المحتضر ص ٢٤١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

١٠١. عن رسول الله ﷺ: «إن جبرئيل أتاني ليلة أُسري بي، فحين رجعت فقلت: يا جبرئيل هل لك من حاجة؟ فقال: حاجتي أن تقرأ على خديجة من الله ومَنِّي السلام، وحدثنا عند ذلك أنها قالت حين لقيها نبي الله عليه وآله السلام، فقال لها الذي قال جبرئيل: قالت: إن الله هو السلام، ومنه السلام، وإليه السلام، وعلى جبرئيل السلام»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٧.

١٠٢. الإمام الصادق ﷺ: «... ثم طوى الصحيفة فأمسكها بيمينه وفتح صحيفة أصحاب الشمال، فإذا فيها أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم... ثم نزل ومعه الصحيفةتان فدفعهما إلى علي بن أبي طالب»: بصائر الدرجات ص ٢١١، مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ١١، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٤٧.

منابع

١. الاختصاص، الشيخ المفيد، (٤١٣ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
٢. الأذكار النووية، يحيى بن شرف النووي، (٦٧٦ق)، طبعة محققة (١٤١٤ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٣. الأمالي، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، مؤسسة البعثة، قم.
٤. الأمالي، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، (١٤١٤ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
٥. بحار الأنوار العلامة المجلسي، (١١١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٦. بشارة المصطفى ﷺ، محمد بن علي الطبري، (٥٢٥ق)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين قم.
٧. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفّار، (٢٩٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٤، منشورات الأعلمي، تهران.
٨. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفّار، (٢٩٠ق)، تصحيح ميرزا حسن كوجه باغي، ١٤٠٤، منشورات الأعلمي، طهران.
٩. تاريخ الإسلام، الذهبي، (٧٤٨ق)، تحقيق عمر عبد السلام تدميري، الطبعة الأولى، دار الكتاب العربي،

بيروت.

١٠. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.

١١. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

١٢. تحفة الأخوذى، المباركفوري (١٢٨٢ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

١٣. التفسير الأصفى، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ق)، الطبعة الأولى، مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية.

١٤. تفسير ابن أبي حاتم، ابن أبي حاتم الرازي، (٣٢٧ق)، تحقيق أسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية.

١٥. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

١٦. تفسير البغوي، البغوي، (٥١٠ق)، تحقيق خالد عبد الرحمن العك، دار المعرفة.

١٧. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ق)، تحقيق أبي محمد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

١٨. تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي، (٣٨٣ق)، تحقيق محمود مطرجي، دار الفكر.

١٩. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ق، مؤسسه الهادي، قم.

٢٠. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلّاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.

٢١. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلّاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.

٢٢. تفسير القرطبي، محمد بن أحمد القرطبي، (٦٧١ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردونى، دار التراث العربي، بيروت.

٢٣. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: السيد طيب الموسوي الجزائري، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ق، منشورات مكتبة الهدى، قم.

٢٤. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (٥٤٨) الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت، لبنان.
٢٥. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
٢٦. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٢٧. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش، منشورات الشريف الرضي، قم.
٢٨. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلمية، قم.
٢٩. جامع السعادات، محمد مهدي النراقي (١٢٠٩) تحقيق السيد محمد كلانتر، دار النعمان للطباعة والنشر، النجف.
٣٠. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠١ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٣١. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ ق)، بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق، مؤسسة الإمام المهدي، قم.
٣٢. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم.
٣٣. الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٣٤. الديباج على مسلم، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٦، دار ابن علقان للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية.
٣٥. ذخائر العقبى، أحمد بن عبد الله الطبري، (٦٩٤ ق)، عن نسخة دار الكتب المصرية، انتشارات جهان، طهران.
٣٦. روضة الواعظين، الفتال النيشابوري، (٥٠٨ ق)، تحقيق: محمد مهدي الخرسان، منشورات الشريف الرضي، قم.
٣٧. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني (٢٧٣ ق) تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت.

٣٨. سنن أبي داود، ابن الأثعث السجستاني، (٢٧٥ ق)، تحقيق وتعليق: سعيد محمد اللحام، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٣٩. سنن أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون.
٤٠. سنن الترمذي، الترمذي، (٢٧٩ ق)، تحقيق وتصحيح: عبد الرحمن محمد عثمان، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٤١. سنن الدارمي، عبد الله الدارمي، (٢٥٥ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٩، مطبعة الاعتدال، دمشق.
٤٢. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٤٣. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٤٤. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٤٥. شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندراني، (١٠٨١ ق)، تصحيح: السيد علي عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢١ ق، دار إحياء التراث للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
٤٦. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفست عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
٤٧. شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني، (القرن الخامس)، تحقيق الشيخ محمودي، الطبعة الأولى، ١٤١١، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي.
٤٨. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (٣٥٤ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٤٩. صحيح البخاري، البخاري، (٢٥٦ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع بالأوفست عن طبعة دار الطباعة العامة بإستانبول.
٥٠. صحيح مسلم، مسلم التيسابوري، (٢٦١ ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصححة ومقابلة علي عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.
٥١. صحيح مسلم، مسلم التيسابوري، (٢٦١ ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصححة ومقابلة علي عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.

٥٢. صفات الشيعة، الشيخ الصدوق، (٣٨ق)، انتشارات عابدي، تهران.
٥٣. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، (٢٣٠ق)، دار صادر، بيروت.
٥٤. الطرائف في معرفة مذهب الطوائف، السيد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطبعة الأولى، ١٣٩٩، مطبعة الخيام، قم.
٥٥. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفى، (٢٨٣ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، مطبعة بهمن بالأوفسيت.
٥٦. الغدير، الشيخ الأميني، (١٣٩٢ق)، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧ق، دار الكتاب العربي، بيروت.
٥٧. الغيبة، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١١ق، مؤسّسة المعارف الإسلامية، قم.
٥٨. الغيبة، محمد بن إبراهيم النعماني، (٣٨٠ق)، تحقيق: فارس حسن كريم، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق، أنوار الهدى.
٥٩. الفائق في غريب الحديث، جار الله الزمخشري، (٥٣٨ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٦٠. فتح الباري، ابن حجر، (٨٥٢ق) الطبعة الثانية، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٦١. الفصول الغروية، الشيخ محمد حسين الحائري، (١٢٥٠ق)، دار إحياء العلوم الإسلامية، قم.
٦٢. الفصول المهمة في أصول الأئمة، الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، تحقيق محمد الفائني، الطبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسّسة إسلامي إمام رضا عليه السلام.
٦٣. فضائل الأشهر الثلاثة، الشيخ الصدوق ٣٨١ تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانية.
٦٤. فضل الكوفة ومساجدها، محمد بن جعفر المشهدي، (القرن السادس)، تحقيق محمد سعيد الطريحي، دار المرتضى، بيروت.
٦٥. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٦٦. الكافي، الشيخ الكليني، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، ١٣٦٣ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٦٧. الكامل، عبد الله بن عدي، (٣٦٥ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ق، دار الفكر

للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٦٨. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، (٦٣٠ق)، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ق، دار صادر، بيروت.
٦٩. كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ق، دار الأضواء، بيروت.
٧٠. كمال الدين وتام النعمة، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٤٠٥ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٧١. كنز العمال، المتقي الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حَبّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٧٢. لسان الميزان، ابن حجر، (٨٥٢ق)، الطبعة الثانية، ١٣٩٠ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت.
٧٣. مجمع الزوائد، الهيتمي، (٨٠٧ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٤. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، ٢٧٤، تحقيق: سيّد جلال الحسيني، دار الكتب الإسلامية، طهران
٧٥. المحتضر، حسن بن سليمان الحلّي، (القرن الثامن)، تحقيق: سيّد علي أشرف الطبعة الأولى، ١٤٢٤، انتشارات المكتبة الحيدرية.
٧٦. مدينة المعاجز، السيّد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق عزة الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
٧٧. المزار، محمد بن المشهدي، (٦١٠)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٩ق، نشر القيوم، قم.
٧٨. المستدرک، الحاكم النيسابوري، (٤٠٥ق)، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة.
٧٩. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسسة آل البيت، قم.
٨٠. مسند ابن المبارك، عبد الله بن المبارك، (١٨١ق)، تحقيق: مصطفى عثمان محمد، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨١. مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون للتراث.
٨٢. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (٢٤١ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.

٨٣. مسند الشاميين، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، تحقيق حمدي عبد الحميد السلفي، الطبعة الثانية، ١٤١٧ق، مؤسسة الرسالة بيروت.
٨٤. مسند زيد بن علي، زيد بن علي بن الحسين عليه السلام، (١٢٢ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت.
٨٥. المصنّف، عبد الرزّاق الصنعاني، (٢١١ق)، بتحقيق نصوصه وتخريج أحاديثه والتعليق عليه الشيخ حبيب الرحمن الأعظمي.
٨٦. معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قمّ.
٨٧. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.
٨٨. مقتضب الأثر، أحمد بن عبّاش الجوهرى، (٤٠١ق)، مكتبة الطباطبائي، قمّ.
٨٩. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، (٥٨٨ق)، الطبعة الأولى، ١٣٧٦، المكتبة الحيدرية، النجف.
٩٠. ميزان الاعتدال، الذهبي (٧٤٨ق)، تحقيق: علي محمّد الجاوي، الطبعة الأولى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٩١. نوادر المعجزات، محمّد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ١٤١٠، مؤسسة الإمام المهدي.
٩٢. نور البراهين، السيّد نعمّة الله الجزائري، (١١١٢ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٧، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قمّ.
٩٣. نيل الأوطار، الشوكاني، (١٢٥٥ق)، الطبعة الأولى، ١٩٧٣م، دار الجيل، بيروت.
٩٤. وسائل الشيعة، الشيخ الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قمّ.
٩٥. اليقين، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٢، مؤسسة دار الكتاب.

سوالات مسابقه کتاب خوانی

۱. معراج پیامبر از چه مکانی آغاز شد؟
الف. کوه صفا ب. حجر اسماعیل ج. حجر الاسود
۲. دنیا به چه شکلی در شب معراج، برای پیامبر نمایان شد؟
الف. براق ب. شعله آتش ج. یک زن
۳. چه کسی در آن شب در بیت المقدس به استقبال پیامبر آمد؟
الف. جبرئیل ب. حضرت ابراهیم (ع) ج. میکائیل
۴. پیامبر کلید گنج های زمین و آسمان را نگرفت، زیرا دوست داشت مانند چه کسانی زندگی کند؟
الف. پیامبران ب. بندگان ج. دوستان خدا
۵. کجاوه نورانی پیامبر برای رفتن به آسمان ها به چند رنگ بود؟
الف. بیست رنگ ب. چهل رنگ ج. هفتاد رنگ
۶. جبرئیل گفت که ما فرشتگان، همه از یک فرشته می ترسیم، آن فرشته کیست؟
الف. عزرائیل ب. مالک ج. اسرافیل
۷. اگر همه مردم... داشتند، خدا جهنم را خلق نمی کرد.
الف. محبت علی (ع) ب. ایمان و تقوا ج. اعمال نیک
۸. این سخن را چه کسی به پیامبر گفت: «من تمام خیر را در اُمت تو می بینم».
الف. جبرئیل ب. عزرائیل ج. اسرافیل
۹. وقتی پیامبر به سوی آسمان سوم حرکت کرد، محمل او چند نور داشت؟
الف. چهل نور ب. صد و بیست نور ج. هشتاد نور
۱۰. بیت المعمور در کدام آسمان قرار دارد؟
الف. سوم ب. هفتم ج. چهارم
۱۱. نام دو نهری که در آسمان هفتم برای پیامبر جاری شد، چه بود؟
الف. کوثر، رحمت ب. کوثر، سلسبیل ج. سلسبیل، رحمت
۱۲. «عَلِيٌّ بن أَبِي طالب أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»، این جمله را چند سال قبل از خلقت ادم (ع) بر در بهشت نوشته اند؟
الف. صد هزار سال ب. پنجاه هزار سال ج. هفتاد هزار سال

- ۱۳ . چند سال قبل از معراج پیامبر، خدا یک سیب را آفرید که بوی آن، تمام بهشت را گرفته بود؟
الف . سیصد هزار سال ب . هفتاد هزار سال ج . صد هزار سال
- ۱۴ . این جمله کجا نوشته شده استک «علی از هر گونه خطایی، به دور است».
الف . در بهشت ب . بر درخت طوبی ج . در لوح محفوظ
- ۱۵ . «تا به حال کسی از من عبور نکرده است»، این سخن از کجا به گوش پیامبر رسید؟
الف . سدرۃ المنتهی ب . درخت طوبی ج . بهشت
- ۱۶ . پیامبر از هفتاد هزار حجاب عبور کرد که بین هر حجاب، چقدر فاصله بود؟
الف . صد سال راه ب . هفتاد سال ج . پانصد سال
- ۱۷ . آخرین حجابی که پیامبر پشت سر گذاشت، چه حجابی بود؟
الف . عزّت ب . جلال ج . نور
- ۱۸ . چه کسی، صاحب پرچم حمد است؟
الف . پیامبر ب . علی (ع) ج . جبرئیل
- ۱۹ . در آخرین سخن در شب معراج، خدا پیامبر را با چه نامی صدا زد؟
الف . ابا القاسم ب . نبی الله ج . حبیب الله
- ۲۰ . چه کسی از پیامبر خواست تا سلام او را به خدیجه برساند؟
الف . خدا ب . جبرئیل ج . مکیائیل

پاسخنامه سوالات قصه معراج

۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
																					الف
																					ب
																					ج

نام خانوادگی..... نام پدر

سال تولد..... شماره شناسنامه..... تلفن.....

آدرس:.....

